

ویژگی های ویرانگر نظام جهانی  
سرمایه  
و استراتژی رهانی از آن



صفحه  
۱۵

جنبش کمونیستی ایران  
در چنبره ی پراگماتیسم!



صفحه  
۱۵

## پیش لرها در ارکان حاکمان!

## پرونده اتمی ایران و دماغ سوخته ی بوش!

در پی تلاش دولت آمریکا در متحد نمودن کشورهای ۱+۵ (آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، چین و آلمان) بر ادامه ی فشار روی رژیم جمهوری اسلامی برای قطع غنی سازی اورانیوم و نهایتاً ارائه ی بسته ی پیشنهادی جدیدی که ادامه ی پیشنهادات سابق بوده و روز شنبه ۲۵ خرداد توسط خاورسولانا فرستاده ی اتحادیه ی اروپا به تهران، تسلیم مقامات ایران شد، اظهارات تهدید آمیز مقامات اسرائیل نیز به صورت حادی آغاز گشت. ایهود اولمرت نخست وزیر اسرائیل در طی دیدار با بوش در کاخ سفید گفت: «باید با استفاده از تمام وسایل ممکن از تهدید ایران جلوگیری نمود». شائول موفاز نیز که در پی جانشینی اولمرت در حزب قادیما

بقیه در صفحه هفتم

### ملاحظات و تاملی درباره انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ آمریکا

۱- از نظر تحلیل گرانی که به نطه های فکری و سیاسی گوناگونی تقسیم می شوند، انتخابات ۲۰۰۸ آمریکا در مقام مقایسه با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ۶۰ سال گذشته، حداقل دو تفاوت چشمگیر و مهمی را دارا است که آن را در نوع خود "مستثنی" و حتی "کم نظیر" می سازد.

**الف:** نخست این که در انتخابات عمومی ۴ نوامبر ۲۰۰۸، طبق پیش بینی ها و حدسیات این تحلیل گران تعداد رای دهندگان واجد شرایط به بیش از ۵۰٪ خواهد رسید. در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم، این اولین بار خواهد بود که در صد رای دهندگان واجد

بقیه در صفحه چهارم

سلطنتی، رقابت بین جناحهای مختلف تازه به قدرت رسیده جهت دستیابی به سهمی بیشتر از ثروت و موقعیتی ممتاز تر در قدرت، به صورت حادی مطرح گردید. در ابتدا، رقابت اساساً بین سکولاریستها و مدافعان ولایت فقیه که وابسته به نظام سرمایه داری لیبرال و سرمایه ی تجاری بودند، آغاز شد و در طی سه سال، تفوق «کی برکی» مشخص گردید. در همان ماههای اول پس از انقلاب، نمایندگان جبهه ملی و چندماه بعد نهضت آزادی و نهایتاً جناح بنی صدر از قدرت کنار گذاشته شدند. بورژوازی تجاری با تکیه به مذهب توانست سلطه ی خود را بر دستگاه دولتی تامین و تحمیل کند. ادعاشد که دولت یک دست زیر رهبری «ولایت فقیه» دست به

بقیه در صفحه دوم

## مقاومت و مبارزه ی توده ای در برابر سرکوبگری رژیم

شرکت و تشکیل سندیکای مستقل خودشان را نشان داد.

کارگران دیگر کارخانه ها و نهادهای کارگری با پشتیبانی از این مبارزات و اعلام همبستگی - گرچه هنوز در ابعادی نه چندان گسترده و فراگیر - نشان داده اند که هر روز که می گذرد، کارگران بیشتر و بیشتر درمی یابند که باز پس گرفتن حقوق پای مال شده شان از رژیم، باسکوت و بی تفاوتی در برابر گرگتازیهای آن و یا انجام مبارزات انفرادی و یا گروهی، با موفقیت همراه نخواهد شد و پیروزی طبقه ی کارگر در تحقق خواسته های اش درگرو مشکل شدن هر چه بیشتر، ایجاد تشکلهای

بقیه در صفحه سوم

رقابت بین جناحهای مختلف هیئت حاکمه بر سر دست اندازی به منابع و ثروتهای جامعه و تقویابی در امر حکمرانی بر آن، از بدو تاسیس جمهوری اسلامی ایران پیوسته ادامه داشته است؛ به همان گونه که تباری و توافق در حفظ نظام دیکتاتوری «ولایت فقیه» به هر قیمتی، جهت سرکوب بی رحمانه ی خواسته های به حق و عادلانه ی کارگران و زحمت کشان، پیوسته ارجحیت اول آنها را تشکیل می داده است.

اگر در سالهای قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷، سیاست «همه باهم» به مفهوم تباری جناحهای مختلف بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی در اپوزیسیون با بورژوازی بزرگ حاکم، به منظور کسب قدرت، مد نظر آنان بود؛ پس از سرنگونی رژیم



پیش لریزه. بقیه از صفحه اول

تغییرات شگرفی خواهد زد و کم و کسریهای تا آن زمان، ناشی از اخلاص بورژوا-لیبرالها بود که چوب لای چرخ نظام می‌گذاشتند و به همین لحاظ از قدرت کنار گذاشته شدند.

اما این سلطه‌ی «یکدست» به مثابه پیش لریزه‌های خفیفی بود که زلزله‌ی شدیدی را در پی داشت. دیری نپایید که مار ولایت فقیه به خوردن بچه‌های‌اش پرداخت و در اولین گام «حزب الله یک دست شده» در حزب جمهوری اسلامی با انفجار ۷ تیر ۱۳۶۰ در مقر آن حزب و کشته شدن بیش از ۷۰ نفر از رهبران و کادرهایش، نشان داد که توفان در راه است.

عزل آیت‌الله منتظری، این «امید امت و امام!» به دلیل مخالفت با خط سرکوب‌گری خمینی، متعاقب آن زهرکش کردن احمد خمینی، تباری خامنه‌ای - رفسنجانی جهت انتخاب خامنه‌ای به ولایت فقیه و رفسنجانی به ریاست جمهوری - که چهار اسبه در پی دست اندازی بر کلیه منابع مالی کشور و هم‌آهنگ نمودن سیاست تعدیل اقتصادی ایران در چارچوب نظام جهانی سرمایه بود - در دستور کار جناح محافظه کار قرار گرفت؛ شکل‌گیری جناح «اصلاح طلب» و «میان‌رو» که خواستار سهم بیشتری از قدرت و امکانات موجود اقتصادی بوده و با جناح محافظه‌کار بهر هبیری رفسنجانی به رقابت برخاسته بود؛ شکل‌گیری جناح اصول‌گرا که بخش تحتانی نظام سرمایه‌داری حاکم به حساب می‌آمد و زیر پرچم «برگشت به حال و هوای دوران اول پس از پیروزی انقلاب» خود را سازمان داده بود و با محافظه‌کاران و «اصلاح‌طلبان» بر سر دست یافتن به سهم بیشتر در قدرت رقابت می‌کرد و توانسته بود جناح خامنه‌ای را به سوی خود جلب کند؛ رشد تضاد بین جناح اصول‌گرا، پس از انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری؛ و هم اکنون گسترش تضاد درون جناح اصول‌گرا در دولت، مجلس و قوه قضائیه و کلا در درون هریک از دستگاه‌های مطرح شده در فوق در چه‌گونه‌گی انتخاب سیاستها و پیشبرد کارها، همه و همه نشان داده‌اند که ایجاد حاکمیت یکدست - به علت وجود منافع مادی و نزاع بین کفتارها - حرف مفتی بیش نبوده و گروه‌های مختلف حزبی، مالی، مذهبی و نظامی در قدرت و کلا تضاد منافع گروه‌های مختلف در درون نظام، عاملی اصلی در رقابت شدید آنها با یکدیگر می‌باشد.

همان‌طور که گذشت، این رقابت‌ها گاه خونین و گاه غیرخونین پیوسته تا به حال ادامه یافته‌اند. اگر از رقابت‌های خونین (نظیر انفجار ۷ تیر ۱۳۶۰، انفجار کاخ نخست وزیری، سقوط هواپیماها و بال‌گردهای حامل سران سیاسی و نظامی و غیره) بگذریم، رقابت‌های مسالمت آمیز (از جمله در عرصه‌ی دست اندازی به مزایای اقتصادی و مناصب سیاسی) به طور روزمره‌ای جریان داشته‌اند.

در عرصه‌ی سیاسی، دیدگاه ملوک الطوائفی پیوسته و به‌طور فعالانه‌ای پیاده شده و هر دست اندر کار رژیم تا آنجا که در توان داشته پست‌های حکومتی را به‌اعوان و انصار خود سپرده است. به‌طوری‌که با جابه‌جاشدن هر مهره‌ای در دست‌گاه حکومتی، انتصاب افراد جدید، در روند کارها اغتشاش بعضا فلج‌کننده‌ای را پدید آورده است.

در عرصه‌ی اقتصادی، رقابت‌ها عمدتاً از طریق افشاگری در مورد فساد و دزدیهای جناح رقیب صورت گرفته و هدف این امر هم نه از میان برداشتن کلان سوء استفاده‌ها، بلکه وارد نمودن فشار به رقبای، جهت تامین یا تضمین موقعیتی مناسب‌تر در غارت و چپاول ثروت‌های عمومی و یا احراز موقعیتی مناسب در دست‌گاه دولتی بوده است.

دهها سال است که تبلیغات «از کجا آورده‌ای» مقدمتاً در رژیم سلطنتی و سپس در رژیم جمهوری اسلامی مطرح شده و ورد زبان‌های حاکمان برای گمراه نمودن مردم بوده است. اما به ندرت پرونده‌هایی نظیر کلان دزدی محسن رفیق دوست و شرکاء در راس بنیاد مستضعفان و یا پرونده‌ی شهرام جزایری به جریان افتاده و در وسط راه این پرونده‌ها نیز ماست مالی شده‌اند. زمانی به دلیل رقابت «اصلاح طلبان» با محافظه‌کاران، حزب الله ثروت و سوء استفاده‌های خانوادگی رفسنجانی را برملا ساخت، اما آب از آب تکان نخورده و یا دست «آقا زاده‌ها» از غارت منابع اقتصادی ایران قطع نشد. نه آقا زاده‌ها به دادگاه فراخوانده شدند و نه این امر تاثیری در غارت اموال مردم داشته است. حتا «اصلاح طلبان» به انتقاد از خود پرداختند که در مورد افشای رفسنجانی راه خطا رفته‌اند! دست‌های مداخله‌گر پیوسته در کار بوده‌اند و گرفتن وام از بانکها به خاطر داشتن رابطه با متنفذین مذهبی - حکومتی، در ابعاد میلیاردی صورت می‌گیرد و حتا کنترل در بازپرداخت این وام‌ها با ولنگاری انجام می‌شود.

اخیراً نیز بار دیگر فردی به نام عباس پالیزدار طی دیداری با دانش‌جویان حامی دولت در

همدان، روز شنبه ۱۴ اردیبهشت شمه‌ای از «مفاسد اقتصادی» سردمداران رژیم را مطرح نمود که مردم سالهاست آنها را به کرات گفته‌اند. به‌زودی جنگ مغلوبه‌ای در گرفت. از جمله این‌که سایت «تابناک» (۱۹ خرداد ۱۳۸۷) متعلق به محسن رضائی وی را منتسب به جناح احمدی نژاد نمود و پرونده‌ی شخص مورد نظر در سوء استفاده‌ی ۶ میلیارد تومانی از امکانات دولتی در «شرکت لبنیاتی ورامین» را مطرح ساخت (مشت در مقابل مشت) و دستور بازداشت وی صادر شد. متقابلاً مهرداد بذریاش رئیس ائتلاف رایحه خوش خدمت، در گفت‌وگو با پارس «نسبت دادن این شخص به این ائتلاف توسط برخی رسانه‌ها را شیطنتی برای ایجاد فتنه» نامید و مسعود زربیافان دبیر سابق دولت گفت که «این شخص هیچ نسبتی با دولت نهم ندارد و انتساب پالیزدار به این ائتلاف را کذب محض خواند». سعید ابوطالب عضو هیئت تحقیق و تفحص از قوه قضائیه نیز ضمن مخالفت با سخنان پالیزدار مدعی شد که «عباس پالیزدار را می‌شناسم. به نظر نمی‌آید که تخلفات و مفاسد اقتصادی داشته باشد» و شخص سخنان فرد دیگری بوده است و غیره!؟ کلیه این جروبحثها نیز با هدف گل ولای کردن و از بین بردن شفافیت در کشف حقیقت، صورت می‌گیرند. کما این‌که احمدی نژاد بارها تهدید کرده است که به افشای مافیاهای موجود خواهد پرداخت. امری که تاکنون هیچ‌گاه صورت نگرفته است!

در سایت تابناک، به منظور افشای جناح احمدی نژاد، با توسل به رهبر جمهوری اسلامی، تاکید شد که: «گفتنی است، رهبرانقلاب در سفر خود به استان فارس باهشدار نسبت به استفاده ابزاری از شعار مبارزه با مفاسد اقتصادی خطاب به دانشجویان تصریح کردند: «گفتمان عدالت‌خواهی را فریاد زینید؛ اما انتقاد شخصی و مصداق سازی نکنید...»

این «رهنمود» جناب رهبر که در ظاهر «همه جانبه‌گری» و «رعایت عدالت» ارائه می‌شود، تاکیدش فقط روی حرف به خاطر حرف است و گرنه طی سی سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و هزار سال رجزخوانی اسلامیها در مورد رعایت عدالت که ظاهراً یکی از اصول فقه شیعه است، فرصت کافی برای روکردن دزدیها و نام و نشان دزدان «بیت‌المال» موجود بوده است. چه‌گونه است که به محض این‌که فردی نکته‌ای ابتدائی در مورد دفاع از آزادی و عدالت بیان

بالنده‌تر باد مبارزات کارگران، دانش‌جویان، زنان، معلمان علیه رژیم!



کند، فوراً به دادگاه کشانده شده، مهر وابسته بودن به عواملی بی‌گانه بر پیشانی او کوبیده شده و اگر به‌طور شانس و اتفاقی در زیر شکنجه جان نجاخته‌باشد، در بی‌دادگاه‌های رژیم محکوم به زندان می‌شود، اما وقتی که مفاسد اقتصادی درابعادی میلیاردی توسط سردمداران رژیم به میان می‌آید، جناب رهبر "همه جانبه نگر" می‌شود و توصیه می‌کند فقط حرفی کلی را فریاد بزنید و مصداق سازی نکنید!! چرا که دست گله‌ی آقاها و آقازاده‌ها در کار دزدی بیت المال به‌کاملی آغشته شده‌است.

در شرایطی که جنبشهای حق‌طلبانه‌ی کارگران و زحمت‌کشان تداوم یافته و پیش می‌روند و رژیم با دست‌گاه عریض و طویل سرکوب‌اش قادر به وادار کردن مردم تحت استثمار و ستم به سکوت نشده‌است؛

در شرایطی که فشار از خارج برای وادار نمودن رژیم به تسلیم در برابر امپریالیستها تداوم می‌یابد؛ افشاگریهائی از نوع آن‌چه که آقای پالیزدار کرده، هر چند که بخش بسیار ناچیزی از فساد موجود در درون رژیم اسلامی را نشان داده‌اند - امری که به‌خوبی توسط اکثریت مردم ایران سالهاست که شناخته شده‌است و تنها رژیم اسلامی حامی سرمایه‌داران تاکنون مانع از علنی شدن کامل آنها شده - حکایت از جدی بودن رقابت بین جناحهای حاکم دارد و آب به لانه‌ی مورچه‌ها افتاده‌است.

باید از این فرصت برای بردن خواست بررسی دارائی سران رژیم به درون توده‌ها جهت افشای ماهیت فاسد نظام و مبارزه برای تحقق این شعار ولو در حدی محدود، نهایت استفاده را نمود - چرا که سران رژیم هرگز تن به این افشاگریها نخواهند داد. پیش‌لرزه‌های کنونی می‌توانند به زلزله‌ای مهیب در ناتوان کردن رژیم و پیش روی مبارزه‌ی انقلابی جهت براندازی آن، ختم شوند. پیش شرط این براندازی و استقرار حکم اکثریت مردم نیز در گرو متشکل کردن استثمارشونده‌گان و ستم‌دیده‌گان ایران در صفی متحد و منسجم و مصمم و پای در عمل است. در غیر این صورت چرخ غارت و چپاول با یا بدون جمهوری اسلامی همچنان خواهد چرخید. پیش لرزه‌ها، زلزله و پس لرزه‌ها به سود جناح بورژوائی در اپوزیسیون تمام شده و چیزی جز فقر و فاقه و استثمار و سرکوب، نصیب مردم نخواهد شد.

ک. ابراهیم - ۲۶ خرداد ۱۳۸۷



### مقاومت... بقیه از صفحه اول

خود و ایستادن هر چه یک پارچه‌تر در برابر استثمارگران و ستمگران سرمایه دارورژیم حامی آنهاست.

اعتصاب پیروز ۴۰۰۰ کارگر کورمپزخانه در قرچک ورامین به مدت یک ماه جهت افزایش مزدشان به میزان ناچیز ۱۴۰۰۰ تومان در ماه و اعتصاب مشابه ۳۰۰۰ کارگر کورمپزخانه در آذربایجان غربی به مدت ۳ هفته جهت افزایش مزد و سرکوب این اعتصاب و دستگیری ۲۴ نفر از فعالان کارگری، نشان می‌دهد که حرص انباشت سود توسط سرمایه‌داران در جنگل بی قانون ایران به‌حدی است که ۱۶ تا ۱۷ ساعت کار در روز، استفاده از کار ارزان کودکان و زنان نیز کافی برای پایان دادن به وضع فلاکت‌بار کارگران کورمپزخانه‌ها نبوده و گفتار نظام جمهوری اسلامی در صدند تا وقت دیر نشده تا آن‌جا که امکان وجود داشته‌باشد، در مقابل خواست کارگران ایستاده و باتوسل به سرکوب عریان، به استثمارگری و ستمگری خود ادامه دهند.

تحصن کارگران چوب طالقان در مقابل وزارت کار برای پرداخت ۱۷ ماه حقوق معوقه؛ تحصن کارگران چپان تایر برای دریافت ۳ ماه مزد پرداخت نشده و عیدی؛ شروع مجدد اعتصاب کارگران لاستیک البرز و عدم اجرای تعهدی که مسئولان کارخانه در تحقق خواسته‌های کارگران داده‌بودند؛ عدم پرداخت مزدهای معوقه کارگران کارخانه‌ی ریسندگی خاور رشت به مدت ۱۲ تا ۱۷ ماه و بستن جاده فومن رشت توسط کارگران خشمگین؛ اعتراض کارگران معدن در طیس باز هم به خاطر عدم پرداخت مزدهای معوقه؛ و دهها اعتصاب و تحصن و تظاهر از این قبیل، نشان می‌دهد که رژیم حاکم چه جهنمی را برای کارگران ایران برپا داشته‌است.

خودسوزی کارگران به خاطر فقر، جان باختن بیش از ۳۴ نفر از کارگران و زخمی شدن تعدادی به مراتب بیشتر در دو مرکز تولیدی «کیمیگستر» و «کیمیگران» در شهرک صنعتی واقع در نزدیکی شهر شازند از توابع اراک در اثر بروز آتش سوزی در ششم خردادماه، استخدام کارگران زن به‌جای کارگران مرد و اخراج مردان کارگر و پرداخت نصف مزد مردان به زنان در کارخانه تهران پتوی قم و ... نشان می‌دهند که نه رفاه حداقل خانواده‌های کارگری، نه

امنیت جانی کارگران در محل کارشان، نه احترام به حقوق زنان در ایران و...، هیچ‌کدام مورد توجه سرمایه‌داران و نظام جمهوری اسلامی نبوده و فقدان تامین اجتماعی و حاکمیت قانون جنگل در مورد استخدام موقت و عدم پرداخت به‌موقع مزدها، زنده‌گی به‌غایت دشواری را برای خانواده‌های این قربانیان نظام سود پرست، در پی داشته‌است.

کارگران ایران هر روز که می‌گذرد بیشتر متوجه این می‌شوند که حق خود را فقط در مبارزه‌ای بی امان علیه نظام سرمایه‌داری حاکم می‌توانند به دست آورند و به قول یکی از فعالان کارگری در مشهد «کارگران نمی‌توانند در مقابل این همه اجحافی که در حقیقت اعمال می‌شود، سکوت کنند».

علازم سرکوب مبارزات زنان در کسب حقوق ابتدائی‌شان و دستگیری و محاکمه و به زندان انداختن آنان؛ باوجود سرکوب مبارزات دانش‌جویان که به‌طور مستمری ادامه داشته و دانش‌جویان در شرایط دشوار تهدید، تجاوز، اخراج و سرکوب، دست از خواسته‌های‌شان برنداشته‌اند. تلاش و قیاحانه‌ی معاون دانش‌گاه زنجان به دختر دانش‌جو در روزهای گذشته، نشان از عمق فاجعه‌ای دارد که رژیم اسلامی حاکم بر ایران در پایداری کردن حقوق زنان و برخوردی لومپن‌وار نسبت به آنان طی ۳۰ سال حاکمیت خون‌بار و رذیله‌ی قرون وسطائی‌اش، لحظه‌ای آن را ترک نکرده‌است؛ باوجود سرکوب حرکت به حق معلمان و دستگیری و محکوم کردن فعالان معلم به زندان و اخراج از کار مبارزه‌ی معلمان نیز با افت و خیز ادامه یافته‌است؛ تشدید اعدام آفتابه‌زدها، به‌دار آویختن نوجوانانی که در سنین ۱۴ و ۱۵ سالگی مرتکب جرمی شده‌اند و قبل یا پس از رسیدن به سن قانونی، سرشان به بالای دار فرستاده می‌شود؛ در مقابل عدم رسیدگی به پرونده‌ی قاتلان شکنجه‌گر که حق حیات انسانهای آزاده را در زیر شکنجه می‌گیرند، به زنان و دختران تجاوز می‌کنند؛ همه و همه نشان می‌دهند که رژیم جمهوری اسلامی جز با تشدید سرکوب و توسل به شلاق و گلوله و طناب اعدام، قادر به حکومت کردن نیست.

از درون کلیه‌ی این مبارزات توده‌ای فریاد «همراه شو عزیز، این دردمشترک هرگز جداجا، درمان نمی‌شود» و یا خواست فعالان کارگری دایر بر این‌که «از تمام جوانان، خصوصاً دانش‌جویان که قشر بالنده‌ای هستند درخواست





و در مبارزات انتخابات ریاست جمهوری و تسخیر کاخ سفید در مقابل هم صف آرائی کرده اند. این دو مسئله اساسی عبارتند از: جنگ عراق و معضلات اقتصادی در خود آمریکا. در این نوشته، انتخابات را در رابطه با مسئله جنگ مورد بررسی قرار می دهیم.

۳- آمریکا با در غلتیدن در باتلاق جنگهای عراق و افغانستان، بهطور قابل توجهی پرستیژ، موقعیت و اعتبار خود را به عنوان یک ابرقدرت "بلامنازع" در عرصه های سیاسی، فرهنگی، دیپلماسی و اقتصادی در جهان، از جمله در اروپای آتلانتیک از دست داده است. برای برون رفت از این باتلاق، بخشی از هیئت حاکمه آمریکا ("جناح نو محافظه کاران" حاکم در کاخ سفید در تبنای و اتحاد با بخش قابل توجهی از "جناح محافظه کاران رئالیست") معتقد است که ادامه جنگهای "طولانی صد ساله" و مداخلات نظامی "بی پایان" نه تنها راه برون رفت از باتلاق عراق است بلکه تکیه بر میلیتاریسم در آینده، می تواند سیطره و هژمونی آمریکا را در جهان تضمین کند. سناتور جان مک کین (از "حزب جمهوریخواهان") نماینده این کمپ از هیئت حاکمه آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری است. این کمپ و جناح های درون آن (نومحافظه کاران و اکثریت محافظه کاران رئالیست - معروف به خط کیسنجر) در واقع مدیران عامل، معماران و برنامه سازان کلان سرمایه داری شرکت های فراملی و الیگوپولی اسلحه سازی، مالی و انرژی است. این سرمایه داران کلان که ۷۵ درصد کمپانیهای اسلحه سازی، ۴۰ درصد نهادهای مالی و ۳۰ درصد انرژی ( نفت، گاز طبیعی و...) را صاحب هستند، همراه با اعضای خانواده های خود ۲ درصد جمعیت ۳۰۰ میلیون نفری آمریکا را تشکیل می دهند. در اسناد و کتابهای مربوط به علوم سیاسی از این سرمایه داران به عنوان صاحبان " نهادهای مالی غرب" اسم می برند. در اینجا منظور از " غربی" ایالات واقع در غرب، جنوب غربی و جنوب ممالک متحده است که مجموعاً به نام " کمربند درخشش آفتاب" هم معروفند.

ایالات کالیفرنیا، تکزاس و فلوریدا از نظر ثروت و درآمد سالانه مهمترین ایالات این کمربند را تشکیل می دهند.

۴- کمپ دوم در حاکمیت را " جناح لیبرال های انترناسیونالیست" در ائتلاف با بخش کوچکی از " محافظه کاران سنتی" و بخشی از " جناح ناسیونالیست های جکسونی" تشکیل می دهند. این کمپ،

در عمل کیفیت خود را در پیشبرد خواستهای این اکثریت نشان داده باشد، ارزش قائلند و زندگی به آنها آموخته است که «یکدست ضعیف، بی صدا است». زیرا که مبارزه بی رحم طبقاتی، مجلس مهمانی نیست و به قول معروف «دو صدمن استخوان باید که صدمن بار بردارد!». لذا زیر خط سکتاریستی و ناپیگیری گرد نمی آید. پذیرش دیدگاه آنارشیستی «پلورالیسم» و سکتاریستی «خودمرکزبین» تسلیم شدن در برابر خط رفرمیستی است برای مقبول نشان دادن سیاست سازشکارانه «همه باهم»! به دفاع از مبارزات طبقه کارگر و توده های زحمتکش و تحت ستم بر خیزیم و این صف انقلابی و تاریخی ساز را تحت رهبری پیشروان طبقه کارگر که در حزب واحدی گردآمده باشند، به حرکت در آوریم. استثمارگران و ستمگران ببرکاغذی ای بیش نیستند، به شرط آنکه توده های انقلابی در زیر خط انقلابی گردآمده باشند. چنین است درسی که از تاریخ مبارزات انقلابی باید بیاموزیم.

ک. ابراهیم - ۲۹ خرداد ۱۳۸۷



### انتخابات .. بقیه از صفحه اول

شرایط به آن حد خواهد رسید. بدون تردید در این امر، گرایش در جوانان به نفع شرکت در انتخابات، برخلاف دوران گذشته، حائز اهمیت است.

ب: دیگر این که در این انتخابات، هزینه های کمپین های انتخاباتی، هم اکنون به یک میلیارد دلار رسیده است. با این که هزینه های مالی انتخاباتی برای ریاست جمهوری، پُرخرج ترین درجهان بوده است، ولی در خود آمریکا نیز هیچ وقت به یک میلیارد دلار افزایش نیافته بود.

۲- علل ریشه ای این دو امر مستثنی و یا کم نظیر را باید در کم و کیف تضادهای درون طبقاتی هیئت حاکمه آمریکا جستجو کرد. این تضادها که همیشه وجود داشته اند و اخیراً تشدید یافته اند، به خاطر تسلط و هژمونی کلان سرمایه داری بر بدنه جامعه، در بین اقشار مختلف مردم نیز رخنه کرده و جامعه آمریکا را بیش از هر زمانی در گذشته پولاریزه و دچار شکاف ساخته است. هیئت حاکمه آمریکا که ترکیبی نابرابر از چهار جناح سیاسی است، در حال حاضر روی دو مسئله اساسی به دو اردو تقسیم شده

دارم که به کمک کارگران زحمت کش میهن مان به پا خیزند و اجازه ندهند که کارگران زیر چکمه های ظلم دولتی نابود شوند» و غیره شنیده می شود که نشان از ضرورت حرکت و تحولی جدی در دیدگاههای عناصر و تشکلهای سیاسی وابسته به نیروهای اپوزیسیون رژیم دارد.

در عین حال، از همین حالا، خط سازشکارانه «همه باهم» باردیگر از جانب نیروهای وابسته به طبقات غیر پرولتری و رفرمیستهای درون جنبش کارگری، به گوش می رسد. امری که نشان می دهد اینان نه از تاریخ حتا یک نسل اخیر آموخته اند و نه می خواهند نه تنها خود که توده های مردم را نیز در خواب خرگوشی توهم گرفتار ساخته و باز هم به دست به دست شدن قدرت، کمک کنند!

کارگران و زحمتکشان جامعه بیش از ۸۰٪ ساکنان آن را تشکیل می دهند. استقلال، آزادی، عدالت اجتماعی و پایان دادن به سلطه مشتی سرمایه دار زوالو صفت به این اکثریت عظیم جامعه، در گرو رسیدن اینان به قدرت حاکمه است. لذا «آزموده را آزمودن خطاست».

کجاستند آن نیروهای دموکرات و آزادی خواهی که در پوشش احترام به مالکیت خصوصی بروسایل تولید و توزیع و یا در وابستگی به ایده آلیسم مذهبی که پایگاه ایده نولوژیک جوامع طبقاتی بوده است، می توانند به ظلم و ستم بی حد و حصری که بر مردم فقیر و زحمت کش وارد می شود، درمانی بیابند؟ مگر دو انقلاب بزرگ مشروطیت و بهمن ۱۳۵۷، و دهها قیام و شورش مسلحانه و جنبش توده ای ملی کردن صنعت نفت نشان ندادند که با نیت «خوب»، رهائی توده ها ممکن نیست؟!

اگر خط رفرمیستی «همه باهم» و تبلیغ همکاری گرگ و میش، جوابگوی حرکت رهائی بخش تاریخی کارگران و زحمتکشان در شرایط جدید تاریخی نیست، خط آنارشیستی که به وحدت کارگران و زحمتکشان زیر پرچم حزب پیشرو طبقه کارگر - حزب کمونیست واحد و سراسری ایران - کمبها داده و مانع از تحقق چنین وحدتی می شود و یابیطرزی سکتاریستی، «خود مرکز بینی» را پیشه کرده است، نیز گرچه ظاهراً انقلابی می نمایاند، اما بنیاد و از چپ به همان راست روی «همه باهم» خدمت می کند. آن هم در شرایطی که از پیش تیانی کارگران و زحمتکشان برخوردار نیست. مردم خواستار تغییر وضع غیر قابل تحمل کنونی هستند. آنها برای رهبری با توریته که



تا این‌جا نگارنده ملاحظاتی را به صورت اجمالی جمع بندی کرده و ارائه داده است. دربخس بعدی تاملی در باره ماهیت انتخاباتی آمریکا و بازیگران اصلی آن نمود و نکات مهم آن را به صورت نتیجه گیری ارائه می‌دهد:

۱- با فرورفتن آمریکا در باتلاق جنگ عراق و دیگر نظامی‌گریهای ماجراجویانه در اکناف جهان از یک سو و شیوع و گسترش بحران‌های اقتصادی - مالی در خود آمریکا از سوی دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که هیئت حاکمه آمریکا را مجبور به عقب نشینی و دادن امتیازات به کارگران و دیگر فرودستان در آمریکا و به ملت - دولت‌های کشورهای جهان سازد. این نوع عقب نشینی‌ها و اعطای امتیازات در تاریخ امپریالیسم در جهت حفظ نظام، پیشینه‌ای طولانی داشته و سابقه‌اش به عصر بیسمارک صدراعظم آلمان در دهه‌های آخر قرن نوزدهم می‌رسد. انعطاف و نرمش پذیری (داشتن ظرفیت و توانایی در جهت عقب نشینی و دادن امتیاز به کارگران و دیگر طبقات فرو دست) در داخل کشورها "مرکز" و پیش‌برد و گسترش "دوستی‌ها" و ایجاد ائتلاف‌ها حتی اتحاد با کشورهای دشمن "به خاطر صرفاً نجات نظام جهانی سرمایه در دوره ریاست جمهوری فرانکلین روزولت (به‌ویژه در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۳۹) به اوج خود رسید. اجرای برنامه "معامله نوین" در داخل آمریکا (عقب نشینی و اعطای امتیاز در مقابل جنبش‌های کارگری و کمونیستی در آمریکا) و ایجاد "اتحاد بزرگ" با اتحاد جماهیر شوروی علیه فاشیسم جهانی تبلور روشن این خصلت نرمش‌پذیری در سرمایه‌داری است که آن را اساساً با نظام‌های پیشا سرمایه‌داری متفاوت می‌سازد.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم و آغاز "جنگ سرد" آمریکا در راس "بلوک غرب" (کشورهای متروپل سرمایه‌داری) با سه چالش بزرگ (سه ستون مقاومت) روبرو شد. این سه چالش عبارت بودند از: عروج اتحاد جماهیر شوروی به قله‌ی ابرقدرتی، اوج‌گیری جنبش‌های رهایی‌بخش در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و گسترش فراگیر جنبش‌های کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی در اروپای آتلانتیک (غربی). در مقابل این "ناملایمات"، "ناکامی‌ها" و چالش‌ها، آمریکا نه تنها پیاده کردن پروژه جهانی "دکترین مونرو" (تبدیل مناطق مهم و استراتژیکی جهان به "حیات‌های خلوت") را به عقب انداخت،

تشکیل می‌دهند. این سرمایه‌داران که هسته اصلی "دستگاه شرقی" را تشکیل می‌دهند در "کریدور شمال شرقی" آمریکا اقامت دارند. این کریدور شهر واشنگتن (پایتخت آمریکا) را از طریق شهرهای فیلادلفیا و نیویورک به شهر بوستون در ایالت ماساچوست وصل می‌کند.

۴- اکثریت بزرگی از محافظه‌کاران سنتی، تقریباً تمامی نومحافظه‌کاران و بخش کوچکی از ناسیونالیست‌های جکسونی خود را متعلق و یا طرفدار "حزب جمهوری‌خواه" معرفی می‌کنند. ولی نزدیک به ۵ درصد جمهوری‌خواهان خود را متعلق به جناح لیبرال‌های انترناسیونالیست می‌دانند، در مقام مقایسه، اکثریت بزرگی از لیبرال‌های انترناسیونالیست، بخش کوچکی از محافظه‌کاران سنتی و بخش مهمی از ناسیونالیست‌های جکسونی خود را اعضا و یا طرفداران "حزب دموکرات" آمریکا معرفی می‌کنند. هم‌چنین، حداقل ۵ درصد اعضای حزب دموکرات خود را طرفدار خط و اندیشه‌های نومحافظه‌کاران محسوب می‌دارند.

کارگران سفید پوست، به‌ویژه در ایالات جنوب، جنوب‌غربی و مرکز آمریکا و تا اندازه‌ای در ایالات کوهستانی پایه‌های اجتماعی حزب جمهوری‌خواه را تشکیل می‌دهند. کارگران متعلق به اقلیتهای ملی و اتنیک - به‌ویژه بخش عمده‌ای از سیاه‌پوستان، لاتین آمریکائی‌ها و بومیان آمریکائی کارمندان دولتی، استادان و معلمین دانش‌گاهها و مدارس، کارکنان مستخدمین کمپانیهای ملی - کشوری و فراملی و کشاورزان آمریکائی پایه‌های اجتماعی حزب دموکرات را تشکیل می‌دهند. خرده بورژوازی آمریکا که از نظر تعداد جمعیت بزرگترین "طبقه" در جامعه آمریکا را تشکیل می‌دهند، در انتخابات سال جاری، عمدتاً به نفع کاندیدهای حزب دموکرات (۶۰ درصد) رای داده‌اند.

۷- به‌طور کلی، آمارگیریهای مختلف نشان می‌دهند که ۴۰ درصد آمریکائی‌ها عموماً به حزب دموکرات و ۳۰ درصد به حزب جمهوری‌خواه رای می‌دهند. از ۳۰ درصد باقیمانده ۱۲ درصد خود را "مستقل" از دو حزب حاکم اعلام می‌کنند. در صد قابل توجهی از این افراد "مستقل" به احزاب مختلفی چون حزب کمونیست آمریکا و دیگر احزاب کمونیست، سوسیالیست، سوسیال دموکرات و آنارشویست تعلق دارند. احتمالاً دو درصد از "مستقل"‌ها آن افرادی هستند که فعال سیاسی هستند ولی به هیچ سازمان و حزب سیاسی تعلق ندارند. شاید بهتر است که از این افراد به اسم "منفردین" یاد کنیم.

برخلاف جناح محافظه‌کاران، به پرستیژ و موقعیت و اعتبار آمریکا در گستره‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی اهمیت داده و برای برون رفت از باتلاق عراق، خواهان پیاده ساختن راه و روش‌های غیر نظامی و دیپلماتیک بوده و روی "خط مذاکره" با "دشمن" تأکید می‌ورزند. معماران و فعالین این کمپ - که به طرفداران "خط برژینسکی" و "خط بیکر - همیلتون" نیز معروفند نه تنها معتقد به مذاکره با دولتمردان سوریه، ایران، ونزوئلا، کره شمالی، برمه، زیمبابوی... هستند بلکه برای برون رفت از بحران تلاش می‌کنند که حتی با رهبران حزب الله در لبنان، حماس در دمشق ( خالد مشعل ) و شورشیان مقاومت عراق به بحث و تبادل نظر بپردازند. سناتور هیلری کلینتون و سناتور باراک اوباما ( از اعضای حزب دموکرات ) نمایندگان این کمپ از هیئت حاکمه آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری هستند. برخلاف حزب جمهوری‌خواه که موفق شد در هفته‌های آخر زمستان نماینده خود را برای پست ریاست جمهوری تعیین و معرفی کرده و عملاً به دور اول انتخابات خود خاتمه دهد، حزب دموکرات با گرفتاری در فعل و انفعالات درون حزبی خود هنوز ( اواخر آوریل ۲۰۰۸ ) نتوانسته است کاندید خود را تعیین و معرفی کند و در نتیجه انتخابات مقدماتی برای این حزب به قوت خود باقی است و خیلی احتمال دارد که تا اواسط ماه اوت (زمان برگزاری کنگره سرتاسری حزب) به شدت ادامه یابد. آنچه که در حال حاضر معلوم و روشن است این است که بعد از آغاز کنگره حزب و پایان رسمی انتخابات مقدماتی اوباما و یا کلینتون کاندید حزب دموکرات شده و در دور دوم انتخابات ( انتخابات عمومی ) که تا چهار نوامبر ادامه خواهد داشت به رقابت علیه جان مک کین برخواید خاست.

۵- کمپ دوم و جناح‌های سیاسی درون آن ( " لیبرال‌های انترناسیونالیست " - خط برژینسکی - ، بخش کوچکی از محافظه‌کاران سنتی - خط بیکر و همیلتون - و " جکسونی‌های ناسیونالیست " ) نیز مدیران عامل، معماران و برنامه‌سازان کلان سرمایه‌داری شرکت‌های فراملی مالی - بانکی ( ۶۵ درصد )، اسلحه‌سازی ( ۲۵ درصد )، انرژی ( ۶۰ درصد ) هستند. سرمایه‌داران بزرگ این کمپ نیز همراه با اعضای خانواده‌های خود ( ۲ درصد ) دیگر جمعیت ۳۰۰ میلیون نفری آمریکا را



بلکه در مقابله با جنبش های رهایی بخش استقلال طلبانه با نرمش خاصی به دادن امتیازات گردن نهاد. عقب نشینی از شبه جزیره کره (۱۹۵۴)، امتناع از حمایت نظامی به انگلستان و فرانسه در سرنگونی دولت جمال عبدالناصر در جریان بحران و جنگ سوئز (۱۹۵۶)، امتناع از دادن کمکهای مالی و نظامی به متحدین خود (انگلستان، فرانسه، هلند و بلژیک) در جهت جلوگیری از پروسه‌ی استعمارزدایی (در سالهای ۱۹۶۴-۱۹۵۷) و بالاخره عقب نشینی و قبول وحدت کشور ویتنام تحت رهبری پیروان هوشی مینه (۱۹۷۲-۱۹۶۹) از تبعات و پی آمدهای سیاست عقب نشینی و دادن امتیازات از طرف امپریالیسم در آن دوره بودند.

۲- امروزه هم دوباره راس نظام (در نتیجه‌ی گرفتار شدن در باتلاق جنگ تجاوزکارانه‌ی ناعادلانه در عراق و افغانستان و ابتلا به بحران اقتصادی از یک سو و تشدید روزافزون مقاومتها و مبارزات مردم جهان علیه آمریکا و "موتلفینیش" از سوی دیگر) در سراشیب تصمیم گیری در جهت عقب نشینی و دادن امتیاز قرار گرفته است. تعمیق نابرابریهای ویرانگر ناشی از نظامی‌گریها و اشتعال جنگهای "بی پایان" ساخت آمریکا، شرایط را برای قیام‌ها و شورش های خیابانی، به‌ویژه در کشورهای حاشیه ای و نیمه حاشیه ای آماده ساخته و در نتیجه عقب نشینی و دادن امتیازات را بر کشورهای امپریالیستی و در راس آنها آمریکا تحمیل نموده است. ولی این نرمش پذیری از طرف نظام جهانی سرمایه که یکی از ویژگی های اساسی سرمایه داری است، نباید موجب بروز این توهم شود که سرانجام نظام "سر عقل" آمده و "راه مدارا" در پیش گرفته است. نباید به دام این باور و تصور افتاد که "عقلی" نظام به "تمدن" دست یافته اند پس تحت شرایطی "راه مذاکره" و استقرار "صلح دموکراتیک و غیر تحمیلی" بین نظام جهانی و قربانیانش امکان دارد. بررسی سیستم حزبی در آمریکا نشان می دهد که در تحلیل نهائی تفاوت اساسی و ماهوی بین دو حزب حاکم در قدرت وجود ندارد و با پیروزی دموکرات ها، تغییر اساسی در اوضاع آمریکا و جهان، به‌وجود نخواهد آمد.

۳- بسیاری از شخصیت های مترقی و برابری طلب در آمریکا مثل نوام چامسکی، گورویدال، نورمن میلر، چالمرز جانسون،

رالف نادر و... که ضرورتا مارکسیست نبوده و به نحله های متنوع فکری و مسلکی متفاوت تعلق دارند، با کمونیستها و سوسیالیستهای رادیکالی چون جان بلامی فاستر، کرنل وست و... منفق القولند که آمریکا علیرغم ادعاها و تبلیغات روشن‌فکران و ایده‌نولوگهای طرفدار نظام، از نظر سیستم حزبی یک کشور تک حزبی است. در مقام مقایسه با دیگر کشورهای سرمایه داری در اروپای آتلانتیک و اسکاندیناوی (از انگلستان، فرانسه و آلمان گرفته تا نروژ، فنلاند و سوئد) که عموما چند حزبی و یا سه حزبی هستند، آمریکا حتی یک کشور دوحزبی هم نیست. از زمان پایان جنگ داخلی آمریکا (که در آن بورژوازی با شکست و تارو مار ساختن نظام برده داری - فئودالی حاکمیت را در کلیت اش قبضه کرده و بلافاصله به انقلاب صنعتی - در آمریکای شمالی دست زد) تا کنون آمریکا بدون چالش جدی توسط یک نهاد حزبی اداره شده که دارای دو "بال" و یا "شاخه" بوده است: شاخه و بال دموکرات و شاخه و بال جمهوری‌خواه. در این مدت زمان، دموکرات ها که عموما و اکثرا "لیبرال" بوده و به جناح "لیبرال های انترناسیونالیست" معروفند، همراه با جمهوری‌خواهان که عموما و اکثرا "محافظه کار" بوده و به جناح "محافظه کاران رئالیست" ("واقع گرا") تعلق دارند، حاکمیت را مشترکا بین خود (به‌طور نوبه ای) در دست داشته اند. بین این دو شاخه و یا جناح تفاوتها و اختلافات زیاد و بی‌شماری را می توان در زمینه ها و گستره های گوناگون مدیریت سیاسی، مقررات حاکم بر "بازار آزاد"، تجارت و سیاست خارجی و... تشخیص داده و مورد شناسائی قرار داد. ولیکن این اختلافات مهم تاکتیکی، مقطعی، کمی و حتا جزئی و سطحی هستند و نه اساسی، کیفی و ماهوی و حتی استراتژیکی. به قول معروف، "حزب جمهوریخواه" و "حزب دموکرات" شباهت عجیبی به "دو قلو های سیامی" دارند. اگر به یکی "سیلی" بزنید آن دیگری "گریه" می‌کند و اگر یکی را "غلغلکش" دهید آن دیگری "می خندد".

مروری به چندین نکته در مورد شباهت های موجود بین این دو حزب در امور اساسی، ماهوی، استراتژیکی و ایدئولوژیکی نشان می دهد که این دو نهاد در واقع "بالهای" یک "هیولا" را تشکیل می‌دهند.

۴- در مقام مقایسه با دیگر کشورهای توسعه

یافته‌ی مرکز در اروپا، دوحزب در حاکمیت آمریکا اعتقاد شدید به "ایمان" در دین مسیحیت دارند. درست است که آمریکا از نظر قانون اساسی یک کشور سکولار محسوب می‌شود ولی سکولاریسم آمریکا با انگاشت لائیسنتیه در کشورهای اروپائی تفاوت کیفی دارد. در آمریکا امر "جدائی دین از دولت" به معنی عدم مداخله دولت در اموردینی مردم و جامعه است. یعنی دولت نمی تواند در امور دینی و مذهبی مردم دخالت کند. عدم مداخله دولت در امور دینی و مذهبی جامعه باعث شده است که در آمریکا ادیان و مذاهب مشتق از آنها به‌تدریج به نهادهای بزرگ کسبه، اشتغال و تجارت تبدیل گشته و نقش بزرگی را در دوره انتخابات کشوری، ایالتی و محلی ایفا کنند. در صورتی که در کشورهای اروپائی "جدائی دین و مذهب از دولت" یک پروسه‌ی تاریخی متفاوتی را طی کرده و دولت ها حق دخالت در امور و نهادهای مذهبی و دینی دارند و به عوض سکولاریسم آنچه که اتفاق افتاده لائیسنتیه است که در آن دولت موظف است که از مردم در مقابل تهاجمات کلیسا و دیگر نهادهای مذهبی حفاظت نماید. این پروسه های مختلف تاریخی باعث شده اند که در کشورهای اروپائی، کلیسا و دیگر نهادهای مذهبی بر خلاف آمریکا، نقش مهمی در امور سیاسی کشور منجمله انتخابات، ایفا نکنند. امروز در آمریکا یکی از پایه های اصلی رژیم بوش و سیاست های میلیتاریستی دولت را نیروهای "راست مسیحی" تشکیل می دهند. بخش قابل توجهی از کلیساهای متعلق به "راست مسیحی" (مثل کلیساهای اوانجلیکائی "اکثریت اخلاقی" تحت سرپرستی جانشینان جری فالول) که دولت در امور آنها حق دخالت ندارد، به سان فراملیهای مالی، صنعتی و نظامی عمل کرده و به عنوان "گروه های فشار" نقش بزرگی در سیاست و پروژه جهانی آمریکا ایفا می‌کنند.

۵- باز در مقام مقایسه با کشورهای گوناگون اروپائی که در آنجا احزاب شریک در حاکمیت (سوسیال دموکرات ها، دموکرات های مسیحی، سبزها، سوسیالیست ها و...) روی مسئله مالکیت خصوصی بر منابع طبیعی و تولیدی اختلافات اساسی با هم دارند. در آمریکا دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه حق مالکیت خصوصی بر منابع تولیدی و طبیعی را یک مقوله "مقدس" می دانند. هم در "اعلامیه استقلال"



این نظام پراز ستم و استثمار، آینده انسانی خودمان را بر پا خواهیم ساخت.  
ن.ناظمی - خرداد ۱۳۸۷



پرونده اتمی ... بقیه از صفحه اول

است، چنانچه اولمرت به علت فسادمالی مجبور به استعفا شود، اعلام نمود که حمله‌ی اسرائیل به موسسات هسته‌ای ایران «اجتتاب ناپذیر» می‌باشد.

نیویورک تایمز در سرمقاله ۱۰ ژوئن خود نوشت: «اگر تحریمها و مشوقها موثر نیافتند، صداهائی که به نفع عملیات نظامی می‌باشند، بلندتر خواهند شد. اما صرف نظر از قول و قرارها و کمکهای که بوش و اولمرت به هم می‌دهند و یا راجع به آنها صحبت می‌کنند، حمله به ایران می‌تواند فاجعه انگیز باشد.» این روزنامه همچنین فاش نمود که در اوایل ماه ژوئن جنگنده‌های اسرائیل در دریای مدیترانه برای انجام عملیات تهاجمی به موسسات اتمی ایران تمرین کرده‌اند!

بوش در آخرین تلاشش برای متقاعد ساختن اروپائیان جهت گرفتن تصمیمات قاطع‌تری علیه ایران، بهانه‌ی وداع کردن با آنها را به مناسبت نزدیک شدن پایان دوران ریاست جمهوری‌اش، به اروپا سفر کرد و با تک تک سران اروپا به گفت‌وگو نشست.

برلوسکونی نخست وزیر جدید ایتالیا روز جمعه ۲۴ خرداد، پس از دیدار روز قبل با بوش در گفت‌وگو با مخابر روزنامه‌ی لارپوبلیکا اظهار داشت: «در جریان گفت‌وگو با بوش در رابطه با پرونده حساس ایران خبرهائی شنیدم که ترجیح می‌دهم هرگز مجبور به شنیدن آنها نشوم.» «بوش در رابطه با پرونده اتمی این کشور بسیار جدی و مصمم است و شخصا امیدوارم مذاکره با این کشور متوقف نشود و راه حلی پیدا شود. در غیر این صورت اوضاع بسیار وخیم خواهد شد.» «کاخ سفید به موفقیت تلاشهای دیپلماتیک خوشبین نیست.»

گوردون براون نخست وزیر انگلیس نیز پس از دیدار بابوش در ۲۷ خرداد طی کنفرانس مطبوعاتی همراه بوش اظهار داشت اقدام برای تحریم بانک ملی و صنعت نفت و گاز ایران در صورت رد بسته‌ی پیشنهادی غرب به جمهوری اسلامی در مورد تعلیق غنی سازی اورانیوم، آغاز خواهد شد. او از مسدود کردن دارائی بزرگترین بانک

است، توسط کمپانی های فراملی مگاپولی پرداخت می شوند.

۷- در پرتو ملاحظات و تاملات فوق الذکر، باید نتیجه گیری کرد که به قول ضرب المثل ایرانی " فکر نان کن که خریزه آب است"، بشریت زحمتکش جهان چه آنهائی که در درون شکم این هیولا ( زندهگی می کنند ) و چه آنهائی که در خارج از آن زندهگی می کنند، نباید باز فریب هیاهوها، چهچه و به به تبلیغاتی کمپین های انتخابات " بی نظیر " و " مستثنای " سال ۲۰۰۸ را بخورند. نباید در " انتظار کرامت " این نظام بنشینم که " عقلایش " به خاطر فرو غلتیدن در باتلاق عراق و بحران های اقتصادی - مالی عظیم و " چشیدن طعم ناکامیهای " دست به " مدارا " و " همزیستی " با قربانیان نظام بزنند.

ولی همان طور که تاریخ این هیولا نشان می دهد و به مصداق آن ضرب المثل چینی که " اگر گرگ را از درب جلویی بیرون برانی او بعد از مدتی از درب عقبی وارد خانه می گردد"، چندین بار در صد سال گذشته ما شاهد بودیم که منطق حرکت سرمایه که گسترش امپریالیستی و پروسه تشدید جهانی شدن را به نظام دیکته کرده و ضروری می سازد، دوباره نیروهای را به وجود آورده و آنها را علیه مبارزات و جنبش های آزادی بخش سازمان داده و به کار بسته است.

۸- مبارزات مردم جهان این دفعه باید همراه با دیگر ابتکارات و سرپیچی ها در میدانی به وسعت جهان بر ضد نظام جهانی سازمان یافته و پیش برده شوند. بخشی از مبارزاتی که هم اکنون در اکناف جهان توسط اجزاء مختلف " ابرقدرت " و جدان بین المللی (افکار عمومی جهانی) از کلمبیا، ونزوئلا، اکوادور و... در آمریکای لاتین گرفته تا نیال، عراق، فلسطین و... در آسیا و کشورهای آفریقائی به پیش برده می شوند، بخشی از این کارزار " جهانی شده " علیه نظام جهانی سرمایه است.

در یک کلام، ما مردم جهان نمی توانیم باز در توهم " انتظار کرامت " از انتخابات فرمایشی جاری در " شکم هیولای " نظام فرورفته و خواهان همزیستی و مدارا با "عقلا " و " اصلاح طلبان " این نظام و " شرکاء " و " متحدین بومی " آن باشیم. واقعیت این است که بشریت زحمتکش بر سر دو راهی تاریخی رسیده است: یا آنها (امپراتورنظام و مدیران عامل آن) موجودیت و هستی خود را در هرج و مرج و بربریت تحکیم خواهند کرد و یا این که ما (قربانیان نظام سرمایه) در مبارزه با

" آمریکا که در سال ۱۷۷۶ نوشته شده و هم در قانون اساسی آمریکا که در سال ۱۷۸۷ (کنگره فیلادلفیا) تدوین و تصویب گشته دو اصل و یا حق استقلال و آزادی با اصل حق مالکیت خصوصی به معنی " در آغوش خوشبختی " و یا در " جستجوی خوشبختی " هم ردیف و لازم و ملزوم هم اعلام گردیده اند.

در کشورهای اروپائی احزاب گوناگون و متعددی ( مثل سوسیالیست ها، سبزها و...) که دهه ها در حاکمیت آن کشورها بوده و یا به عنوان جناحی در آن شرکت داشتند. با این که اصل حق مالکیت خصوصی بر اموال شخصی را محترم ( و نه مقدس ) می شمارند، ولی عموماً روی خط و روند " عمومی سازی و ملی کردن " حرکت کرده اند. البته باید اذعان کرد که روند " عمومی سازی " و تعبیه و تصویب اعمال مقررات و تنظیمات دولتی در دو دهه اخیر از طرف دولت های اروپائی قطع گشته و یا تضعیف شده اند. ولی امکان این که دوباره با تقویت " اروپای سوسیال " در مقابل تهاجمات آمریکا در آینده اوضاع به نفع احیای سنن " عمومی سازی " و به ضرر روند فلاکت بار " خصوصی سازی " منابع و خدمات ملی و طبیعی بیانجامد، وجود دارد.

برخلاف کشورهای اروپائی، دوحزب حاکم در آمریکا، هیچ وقت کوچکترین قدمی در جهت اجرای حتما اصلاحاتی که کمترین شباهت با سیاستهای " عمومی سازی " منابع طبیعی، ملی و خدماتی داشته باشد، برنداشته اند. روند حاکم همیشه خط مشی خصوصی سازی به نفع کمپانیهای فراملی مالی، نظامی و انرژی و صنعتی بوده که املاک خصوصی کلان سرمایه داران محسوب می شوند.

۶- کلان سرمایه داران آمریکائی که همراه با اعضای خانواده های خود ۴ تا ۵ درصد جمعیت ۳۰۰ میلیون نفری آمریکا را تشکیل می دهند، صاحب ۷۵ درصد کل ثروت و ۶۵ درصد کل درآمد خالص آمریکا هستند. رهبران دوحزب همیشه حاکم تا کنون ( حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه ) و پدران معنوی چهار جناح سیاسی در دوران این دوحزب (" لیبرالهای انترناسیونالیست"، محافظه کاران واقع گرا، " ناسیونالیست های جکسونی " و " نو محافظه کاران ") معماران و کارگزاران وفادار و حلقه به گوش کلان سرمایه داران آمریکا هستند و تمامی هزینه های این دو حزب منجمله هزینه های کمپین های انتخاباتی که در طول سال ۲۰۰۸ به میلیاردها دلار تخمین زده شده



▶ ایران - بانک ملی - از همین امروز سخن گفت.

ایهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل نیز با نامه پراکنی به رئیس جمهور اتریش، نخست وزیر نروژ و وزیرای خارجهی آلمان و اسپانیا، خطر دستیابی ایران به بمب اتمی را خاطر نشان ساخت.

اما باتوجه با بالا رفتن بهای نفت و این که در صورت حمله به ایران و مسدود شدن احتمالی تنگه‌ی هرمز بهای نفت باز هم بیشتر و سریع‌تر به صورتی عمودی افزایش خواهد یافت و به علاوه حمله‌ی آمریکا به عراق و افغانستان جز افزودن باری بردوش کشورهای اروپایی نتیجه‌ای نداشته‌است، لذا مقامات اروپایی از حد تحریم‌های بیشتری علیه ایران، پا را فراتر نگذاشتند.

در عین حال مخالفت در درون هیئت حاکمه‌ی آمریکا در مورد پرداختن به تجاوزی تازه، با توجه به خطراتی که در بردارد، به حدی است که جیمی کارتر حتا پارا فراتر گذاشته و گفت به فرض این که ایران صاحب بمب اتمی هم بشود، هرگونه استفاده از آن نهایت دیوانه‌گی خواهد بود.

بنابراین، باتوجه به مواضع و وضعیت عینی موجود، سه امکان را می‌توان در نظر گرفت :

۱- آمریکا برای حفظ مناسباتش با اروپا در حد ادامه دادن به تحریم‌های بیشتری علیه ایران باقی بماند تا با تضعیف هرچه بیشتر رژیم در فرصت مناسب دیگری، دست به اقدامات بیشتری بزند؛

۲- جناح‌های جنگ طلب و توسعه طلب در هیئت حاکمه‌ی آمریکا و اسرائیل - به همان گونه که در رابطه با حمله‌ی نظامی به افغانستان و عراق کردند- ماجراجویانه دست به حمله به ایران - ولو در حدی محدود - بزنند، که عواقب آن نامعلوم است - هم در رابطه با نابود کردن تاسیسات اتمی ایران، هم در رابطه با تضمین امنیت اسرائیل، هم در رابطه با باقی ماندن دولتهای پوشالی در کشورهای عربی وابسته به آمریکا بر سر حکم و هم در رابطه با تضمین جریان نفت به مثابه تامین کننده‌ی نزدیک به نیمی از انرژی مورد احتیاج جهانیان!؛

۳- و بالاخره پس از ادامه دادن به فشارهای اقتصادی - سیاسی روی رژیم جمهوری اسلامی، باب مذاکره جهت سازش با آن را در پیش بگیرند و در عین حال برای روی کار آوردن جناحی از حاکمان کنونی که خواست جدی بهبود مناسبات با غرب و ادغام در بازار نئولیبرالیستی جهانی دارند، وارد فعالیتهای توطئه‌گرانه شوند، باتوجه به این

که هم‌اکنون جنگ مغلوبه‌ای بین جناح‌های مختلف هیئت حاکمه‌ی ایران ادامه می‌یابد.

در شرایط فعلی، احتمالات ۱ و ۳ وزنه‌ی سنگین‌تری دارند. مع‌الوصف نیروهای سیاسی مخالف تجاوز و جنگ امپریالیستی در سرتاسر جهان نباید هشیاری را از دست بدهند و هرچه بیشتر مردم را علیه هرگونه تجاوز نظامی و تحریکات سیاسی، بسیج کنند.

هیچ ملتی حق تعیین سرنوشت ملت دیگری را ندارد. گرچه امپریالیسم آمریکا و متحدانش می‌خواهند مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی ایران را در لفافه‌ی ضددموکراتیک بودن و خطر آفرین بودن این رژیم برای صلح جهان، توجیه کنند، اما سرنوشت ایران باید به دست خود ایرانیها تعیین گردد و در این میان در صورتی که اکثریت مردم ایران یعنی کارگران و زحمت کشان به وجود نحس حکومت اسلامی و هر حکومت بورژوائی پایان نبخشند، ملت ایران تحت حاکمیت سرمایه‌داران قادر به تعیین حق سرنوشت خویش نخواهد شد و در زیر سلطه‌ی کلان سرمایه‌های انحصاری به برده‌گی مزدی بیشتری محکوم خواهد گشت. مفسر



ویژگی‌ها... بقیه از صفحه آخر

از آدم اسمیت و دیوید ریکاردو گرفته تا تامس فریدمن و فرانسیس فوکویاما بر آن هستند که سرمایه در روند انباشت خود می‌تواند هر یک از منابع دیگر را فراهم سازد. به کلامی دیگر، سرمایه از طریق قوانین حاکم و "نامرئی" بر "بازار آزاد"، هر منبع طبیعی (زمین، آب و...) و حتا خصلتهای انسانی (دانائی، خرد، عشق، محبت و...) را بعد از عبور از روند کالا سازی تبدیل به کالا کرده و مثل هر کالای دیگر در اختیار خود قرار داده و گذرنامه عبور از هر مرز حتا صعب العبوری را نیز در اختیار سرمایه دار قرار دهد.

این قانون که پول، پول می‌آورد یعنی حاکمیت فرمول پول - پول - پول در "بازار آزاد" منبع وسیعی از بی‌دادگریها، نابرابریها و فلاکت و فقر برای میلیونها انسان است. بی‌دادگری زمانی بیشتر عیان می‌شود که ما شاهد آن باشیم که یک سرمایه دار و یا وارثین اش به صرف سرمایه دار بودن و یا تولد در کاخ فلان میلیاردی، بدون داشتن یک وجب زمین و یا انجام یک ساعت کار و

کسب کمترین هنر، خرد، حکمت و دانائی و یا داشتن کوچکترین مهر و محبتی بتوانند در اسرع وقت مالک همه‌ی آنها باشند. سرمایه داران بزرگ جهان می‌توانند در جریان فعالیتهای خود در گستره‌ی انباشت سرمایه، مرتکب تاراج، قتل و جنایتهای هولناک گردند. ولی آنها به‌شکرانه‌ی ثروت خود در "دادگاهها"، "عدالت" و "قضاوت" را به نفع خود می‌خرند. پس در عصر تشدید جهانی شدن سرمایه که شکاف بین فقر و ثروت هر روز عمیقتر می‌گردد و در ناف و یا مقر سرمایه داری (داخل شکم هیولای نظام جهانی) - ایالات متحده آمریکا - فقر و نا امنی اقتصادی بی‌داد می‌کند، چهل و پنج میلیون نفر زیر خط فقر زنده‌گی می‌کنند، نزدیک به سه میلیون نفر ژان والژان وار در زندانهای مخوف آمریکا، زنده‌گی را به سر می‌برند و هزاران هزار انسان بی‌گناه تحت نام "تروریست" در بازداشتگاه ها و زندانهای ساخت آمریکا در پایگاه های نظامی "اسکندرقهارزمان" در زیر شکنجه های "مافوق قرون وسطائی" به سر می‌برند. پول نه تنها پول می‌آورد بلکه همراه آن و به خاطر آن، قدرت، دانش، توانائی، خرد و عشق را هم!

در مقابله با این نظام فعلا حاکم و مسلط بر جهان، وظیفه‌ی قربانیان نظام که بدون تردید ۸۵٪ مردم جهان را تشکیل می‌دهند و انسانهای طرفدار آزادی و عزت انسانی که به کارزارهای ضد جنگ، ضد گلوبالیزاسیون و ضد فراملی ها ملحق شده اند، چیست؟ این سئوالی است که باید بعد از معرفی و بررسی اجمالی دیگر ویژگی های "بازار آزاد" نئولیبرالیسم، به آن پرداخت.

### ویژگی "ضد اخلاقی" سرمایه

"بازار آزاد" نئولیبرالیستی نه تنها فعالیتش غیرعقلانی است (زیرا که بر خلاف ادعاهای قوانین حاکم بر آن، این بازار آشوب و هرج و مرج در تولید، تورم و بی‌کاری مزمن و نا امنی اقتصادی به وجود می‌آورد)، بلکه ضد اخلاقی هم هست. به کلامی دیگر، پروسه انباشت سرمایه (پول - پول - پول) فرد را "خود محور" بار آورده و با تقویت حرص و ولع در روحیه او، موفق می‌شود که اصل هیپوکراسی (دو روئی و ریا = اتخاذ استاندارد دو گانه) را در ذهنیت فرد به عنوان یک اصل "مقدس" حک کند. در دوران پیشاسرمایه داری، اخلاق و خلیقات منبعث از آن (ضد دورویی، داشتن رحم و شفقت، وفاداری، کمک به مستمندان) ◀





را نه جنگهای صلیبی، نه دوران بعداز فروپاشی امپراتوری روم، نه دوران رفرم، نه رنسانس و نه جنبشهای خردگرایی و روشن‌گری نتوانستند تارومارسازند. ولی اخلاق و خلیقات مشتق از آن در دوران سرمایه داری، به‌ویژه در ۲۰۰ سال گذشته، به‌تدریج تحت قیمومیت "دست نامرئی" "بازار آزاد" قرار گرفت. استثمار و رباخواری که در عصر پیشاسرمایه داری اموری پست، نکوهیده و ناصواب در بین مردم محسوب می‌شدند، در عصر سرمایه داری، به اموری "طبیعی"، "ضروری"، "اجتناب ناپذیر" و "قانونی" تبدیل شدند. هیپوکراسی در عصر سرمایه داری، یکی از خلیقات دولتهای حاکم در کشورهای مرکز گردید. بررسی چند و چون مسئله شکنجه و رواج آن در زندانهای آمریکائی در داخل و خارج از آمریکا، به روشنی نشان می‌دهد که هیپوکراسی و داشتن موضع و پراتیک دورویی و اتخاذ استانداردهای دوگانه در فرهنگ سیاسی نظام جهانی سرمایه، نهادینه گشته و به یکی از ابزارهای مهم علیه دشمنان واقعی و خیالی نظام درآمده اند.

طبق گزارش مجله طبی "لنست" (چاپ لندن، شماره اوت ۲۰۰۴)، پزشکان نظامی ارتش آمریکا در "تنظیم و اعمال شکنجه بر زندانیان و اسرای عراقی شریک بوده و عموماً جوازهای دفن کاذب مبنی "برمرگ طبیعی" اسرای عراقی که در زندانهای ابوغریب و... زیر شکنجه به قتل می‌رسند را صادر می‌کنند. این گزارش اضافه می‌کند که این پزشکان نظامی دقیقاً برخلاف نص صریح سوگندنامه‌های دکترای پزشکی خود "در طرح، تأیید و نظارت بر بازپرسی‌های همراه با شکنجه" نیز نقش دارند.

در زندان ابوغریب و دیگر زندانهای درون پایگاه‌های نظامی آمریکا، "شکنجه و علم پزشکی" با هم متحدانه عمل می‌کنند. بدون تردید اسرای عراقی و دیگر "تروریست‌ها" براساس عملکرد "شکنجه علمی" مورد بازپرسی و سپس شکنجه قرار می‌گیرند. بدین معنا که یک اسیر نباید از نظر جسمانی و فیزیکی مورد جرح و تعدیل قرار گیرد ولی می‌تواند از نظر روانی و روحی مورد اذیت و آزار قرار گرفته تا این‌که بالاخره روحیه مقاومت را از دست داده و تسلیم بازپرس‌ها گردد.

در دنیای امروزی که نظام جهانی در دورویی و ریا در تمامی گستره‌های اجتماعی، اقتصادی و نظامی ویژه‌گی ضد اخلاق خود را بیش از هر زمانی در تاریخ ۵۰۰ ساله‌ی

سرمایه داری به نمایش گذاشته، بسیار منطقی و طبیعی به نظر می‌رسد که کسی که تابع و حامی اخلاق انسانی و مشتقات مربوط به آن باشد، لزوماً باید ضد سرمایه داری و بازار آن نیز باشد. سرمایه داری در دوره اول خود از ۱۵۰۰ تا ۱۷۵۰ میلادی در قلب اروپای آتلانتیک، کودکان معصوم را در کارخانه‌های سرد و بی جان، استثمار می‌کرد و با روزی ۱۴ ساعت کار به زنان ستم روا می‌داشت و به هر کسی که ضعیف بود، کوچکترین رحم و شفقتی نشان نمی‌داد. این بی اخلاقی‌ها بعدها توسط دانشمندان کلاسیک اقتصاد سیاسی مثل آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، تامس مالتوز و... از طریق ارائه تئوریهای قوانین "نامرئی" حاکم بر بازار (قانون "عرضه و تقاضا"، "قانون آهنین مزد ها" و "قانون کمبود تولید در مقابل ازدیاد در صد رشد جمعیت") نه تنها مورد توجیه قرار گرفتند، بلکه اموری "ضروری"، "طبیعی" و "اجتناب ناپذیر" در جامعه اعلام گشتند. به یک کلام، قوانین حاکم بر بازار که در واقع قوانین حاکم بر جنگل و "تنازع بقاء" بودند، به عنوان بخشی از زندگی روزانه بشر در مدارس، دانشگاه‌ها، سمینارها و تشکل‌ها مورد تدریس قرار گرفتند.

هنگامی که سرمایه داری بر اروپا مسلط شد، با تشدید جهانی شدن خود در بقیه جهان با توسل به زور و غارت و دورویی و ریا، بی‌دادگری و نابرابریهای بیشتری رواج داد و با ایجاد یک نظام جهانی غالب، هرفعالیت انسانی را در اکثر نقاط جهان در زیرمهمیز بلامنازع خود به کالا تبدیل ساخت، از جمله کسب دانش و آگاهی را! امروز کسب دانش و تحصیل در جهان تقریباً برای ۸۵٪ نوجوانان و جوانان از طبقات فرودست و زحمتکش مشکل گشته و حتا در کشورهای توسعه یافته مرکز مثل آمریکا نیز به قدری گران شده است که اکثر خانواده‌ها نمی‌توانند از عهدی شهریه دانش‌گاه برآیند.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم و در شرایط رشد جنبشهای ضدامپریالیستی و استقلال طلبانه در کشورهای پیرامونی و خطر از دست دادن نفوذ خود در جهان، کشورهای توسعه یافته امپریالیستی با توسل به ریا و دورویی (هیپوکراسی) در ظاهر وانمود کردند که خواهان "اعطای" استقلال به مستعمرات خود در آفریقا و آسیا هستند. ولی نیت و هدف واقعی آنها این بود که با "اعطای" استقلال رسمی به مستعمرات خود از یک سو مخارج و هزینه‌های اداری و حکومتی مستقیم خود را در مستعمرات به مقدار قابل توجهی کاهش دهند و از سوی دیگر مستعمرات خود را (با

گذشتن در اختیار نخبگان تحصیل کرده بومی کمپرادور) به مناطق "حاشیه‌ای" (پیرامونی) تبدیل ساخته و منابع طبیعی، ملی و انسانی آنها را به عنوان پارانه‌ها (سوبسیدها) ی "پربرکت" در خدمت توسعه و پیشرفت بیش از پیش کشورهای "مادر" (مرکز) قرار دهند.

آنچه که نظام‌ها سرمایه در کشورهای حاشیه‌ای جهان، به‌ویژه در ۱۸ سال گذشته بعد از پایان "جنگ سرد" مرتکب شده در تاریخ بشر بی‌سابقه بوده و نشان‌گر این است که سرمایه داری در گستره‌ی رحم و شفقت نیز پای‌بند اخلاق نیست. اخلاق نظام منتج از مناسبات استثماراری آن است. بنا به تحقیقاتی که تاکنون نویسنده‌گان مترقی آمریکا (به‌طور نمونه مراجعه کنید به: استفن هیات، "یک بازی در عمرامپراتوری: زندگی اسرارآمیز یک ضارب اقتصادی و شبکه فساد جهانی"، چاپ سانفرانسیسکو، ۲۰۰۷) در رابطه با جنگ‌های "ساخت آمریکا" در دهه اخیر انجام داده اند، روشن شده است که هدف ۴۳ روز بمباران عراق در اوایل سال ۱۹۹۱ و سپس بمباران شهرهای یوگوسلاوی در سال ۱۹۹۹ و چندی بعد بمباران مجدد شهرهای عراق در بهار ۲۰۰۳ کوتاه کردن مدت جنگ به منظور کاستن از تلفات نیروهای نظامی اشغالگر آمریکا و متولفینش از راه خرد کردن ماشین‌های جنگی صدام در عراق و میلو سوویچ در یوگوسلاوی نبوده است، بلکه هدف اصلی انهدام زیر ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی عراق و یوگوسلاوی بود تا آن کشورها به‌ویژه عراق، آن قدر ویران گردند که بدون پیوند به مدار نظام جهانی قادر به جبران خرابی‌ها نباشند. هر دو کشور فوق‌الذکر، به‌ویژه عراق در جریان جنگ و اشغال، از نظر تولید برق، آب آشامیدنی و خدمات بهداشتی به سطح سالهای ۱۹۲۰ برگشتند. ژنرالهای آمریکائی در زمان جنگ ویتنام در اواسط دهه ۱۹۶۰، پیوسته اعلام می‌کردند که ویتنام را به "عصر حجر" باز خواهند گرداند. می‌دانیم که این هدف رذیلتانه به شکرانه مبارزات مردم ویتنام از یک سو و حمایت مردم جهان به‌ویژه کشورهای "بلوک شرق" و چین از سوی دیگر، تحقق نیافت. اما ژنرالهای آمریکائی بعد از پایان دوره "جنگ سرد" - فروپاشی و تجزیه بلوک شرق و شوروی، نزول و ریزش جنبشهای رهائی‌بخش ملی و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری - موفق شدند که به هدف خود در یوگوسلاوی (که دیگر به عنوان یک کشور - ملت وجود ندارد و به هفت بخش تقسیم گشته



است) و سپس در افغانستان و عراق برسند. طبیعت آزمندانه سرمایه در راستای انباشت و ماهیت ضد انسانی و ضد اخلاقی آن امروز، رژیمهای وابسته به نظام جهانی سرمایه را به قوی ترین و تبهکارترین مانع در راه آزادی در سطح جهان تبدیل کرده است.

### جنبه ضد آزادی سرمایه

سرمایه داری از همان اول پیدایش و رشد خود، دوگانگی ماهیت خود را در عرصه برخورد به انسانها بروز داد. همراه با این تکوین و رشد، ایجاد سندیگاهها، احزاب سیاسی، دادگستری مستقل و ده ها نهاد دموکراتیک در گستره های آزادی بیان، مذهب، مهاجرت، ازدواج، تحصیل، تدریس، پژوهش و غیره در جوامع سرمایه داری امکان پذیر گشتند. امکان تکوین و رشد خود این نهادها به پروسه های رشد مدرنیته (تجددطلبی)، سکولاریسم و آزادیهای دموکراتیک که هر سه آنها در بستر تاریخی به هم وابسته و درهم تنیده شده اند، کمکهای فراوان کردند. با این که این نظام عمده تا به خاطر منطق حرکت سرمایه از همان آغاز با تضادهایی روبه رو بود که هرگز موفق به از بین بردن آنها نشده است (و این تضادها همواره پا به پای کامیابیهای سرمایه داری در گستره توسعه به تدریج عمیق شده اند)، ولی نرمش پذیری یعنی سازگاری سرمایه داری با ابتکار اجتماعی روایتی که تماما حتی به عنوان بدیل منطق حرکت سرمایه مطرح گشته اند، به آن امکان داده است بر بحرانهایی که موجب انفجار تضادهایش می شود، غلبه کند. با این همه، این راه حل های جزئی و موقتی به کار رفته در پاسخ به تعارضها و چالشها در درازمدت همواره بر شدت تضادهای خاص سرمایه داری افزوده است. ولی همین سرمایه داری با اشاعه خودمحوری فردی و منافع تنگ نظرانه طبقاتی و گروهی، برتری انتیکی و نژادی، استعمار و غارت کشورهای حاشیه، ستم ملی و برپائی جنگهای امپریالیستی و بالاتر از همه، با ایجاد قطب بندیها و شکاف سیستماتیک، جامعه بشری را مدتهاست که به سوی برده گی و بربریت سوق داده است. در پرتو این دوگانگی در نظام جهانی سرمایه، اصلا جای تعجب نیست که در قرن بیستم مردم ایران از آنچه که از جامعه آمریکا - کشوری که سرمایه داری بعد از ۲۰۰

سال تکوین و رشد در اروپای آتلانتیک، به صورت ناب در راس نظام تجسم می یابد - دریافت می کنند هم هوارد باسکرویل است (که در کنار مبارزان انقلاب مشروطیت در تبریز - و علاوه همدارها و تهدیدهای مکرر کنسول آمریکا - در سال ۱۹۰۸ میلادی = ۱۲۸۷ خورشیدی جان می دهد و اندوه و تحسین ستارخان را برمی انگیزد) و هم انسانهای مخوف و هولناکی مثل نورمن شوارتسکف و کیم روزولت را شاهد می شوند که راهزن وار، حدود نیم قرن بعد از درگذشت باسکرویل وارد ایران می شوند تا با هم‌دستان و "متحدین" کمپرادور بومی خود - شاه، زاهدی، کاشانی و ... - کودتا کرده و دولت ملی مصدق را سرنگون سازند.

با گسترش و اعتلای سرمایه داری در آمریکا، جنبه ضد آزادی نظام نیز هم در داخل شکم هیولا و هم در خارج از آن به ویژه در کشورهای حاشیه - پیرامونی هارتر گردید. سرمایه داری آمریکا در اواسط قرن بیستم زمانی که در کشورهای جهان سوم دست به یک رشته کودتاهای نظامی و خونین زد، در داخل خود دوره ای دوازده ساله مکارتیسم را به ارمان آورد که در نبرد هولناکش علیه آزادی و برابری حتی کسانی چون اوپنهایمر - پدر بمب اتمی آمریکا - را "عنصر مشکوک" اعلام کرده و صدها روشن فکر و هنرمند و فعال سیاسی مثل روزنبرگها، چارلی چاپلین، پال روبسون، اورسون ولز و ... را اعدام، تبعید، محروم از کار و خانه نشین کرد. نظام جهانی اگر در داخل "شکم هیولای" خود بیشتر از این نتوانست آزادیهای مدنی و دموکراتیک را سرکوب و نابود سازد به خاطر گسترش مبارزات مردم و به ویژه مبارزات سیاهان آمریکا بود. والا در تمام دوره جنگ سرد (۱۹۴۷ - ۱۹۹۱) سرمایه داری "ناب" و "طلائی" آمریکا سوغاتی که برای مردم جهان سوم عرضه کرد شاه در ایران، باتیستا در کوبا، ایوب خان در پاکستان، موبوتو در کنگو، سوموزا در نیکاراگوه، مارکوس در فیلیپین، پینوشه در شیلی، وان تیو در ویتنام، لون نول در کامبوج، سوهارتو در اندونزی، فوجی مورو در پرو، آباچی در نیجریه و ... بود. این هم‌دستان و متحدین بومی کمپرادور نظام جهانی سالهای سال تحت نظارت نزدیک "سبا" و دیگر نهادهای امنیتی متعلق به "امپریالیسم جمعی" در این کشورها نطفه ها، ریشه ها و حضور هرنوع

می شود نباید ترجمه بشود". علت اصلی که آمریکا در راس نظام جهانی سرمایه، در زمان "جنگ سرد" موفق نشد که با همکاری هم‌دستان کمپرادور خود ریشه ها و شعله های آزادی خواهی و برابری طلبی را در کلیه مناطق جهان، منجمد در کشورهای سه قاره، به طور کامل نابود سازد، بدون تردید وجود سه ستون مقاومت بزرگ تاریخی - اتحاد جماهیر شوروی، جنبشهای رهایی بخش ملی، چین توده ای و جنبش کارگری در اروپای آتلانتیک - بود که در صحنه سیاسی جهان ابر قدرت آمریکا را به طور موثری به چالش طلبیدند. مردم جهان در پرتو این سه ستون مقاومت موفق شدند که در کشورهای سه قاره (از کوبا در جزایر کارائیب گرفته تا الجزایر و ویتنام در آفریقا و آسیا) راس نظام جهانی را وادار به عقب نشینی و حتی اعطای بعضی امتیازات به کشورهای "غیر متعهد" سازند.

اما بعد از تلاشی و تجزیه شوروی و "بلوک شرق"، افول و ریزش جنبشهای رهایی بخش در سه قاره و "اخته شدن" جنبش کارگری در اروپای آتلانتیک، تبدیل چین پسا انقلابی سوسیالیستی به یک کشور سرمایه داری هار و بالاخره پایان دوره جنگ سرد، نظام جهانی بیشتر از پیش جلوی رشد

**وحدت جنبش کارگری در گرو وحدت پیشروان طبقه کارگر است!**



آزادخواهی و برابری طلبی را در جهان گرفت تا به هدف نهایی خود یعنی تبدیل جهان به خطه امپراطوری بازار آزاد "پاکس آمریکا" برسد. در این راستا حاکمین نومحافظه کار کاخ سفید بتدریج با سرکوب آزادیخواهی، زحمتکشان کشورهای "شرق" را نیز مثل زحمتکشان کشورهای "جنوب" به دام دیکتاتوری و آمریت بازار آزاد نتولیرالیستی انداختند. امروز لهستان و جمهوری چک مجبورند دست توسل به سوی سرمایه داران شمال (کشورهای متروپل) دراز کنند. نخستین سری از شرط های نظام جهانی برای سرمایه گذاری در این کشورها که شامل اوکراین، رومانی و... میشود این است که در کارخانه هایی که در شهرهای مختلف این کشورها احداث میکند، اعتصاب کارگری باید ممنوع و یا حداقل محدود اعلام گردد. مضافاً دولت های این کشورها موافقت کنند که آمریکا در آن کشورها پایگاه های نظامی و وسایل پرتاب موشک های پیشرفته را تاسیس کند. نظام سرمایه که سالها شوروی و کشورهای "بلوک شرق" را بخاطر دیکتاتوری و عدم آزادی از طریق رسانه های گروهی فرمانبردار خود رسوای عام و خاص نموده بود، اینک که آن کشورها را به مدار امپراطوری خود متصل ساخته است، به نام صدور "دمکراسی" و "آزادی" پایگاه های نظامی، زندانهای قرون وسطائی و موشک های پیشرفته به آن کشورها صادر میکند.

بعد از پایان دوره جنگ سرد، غارت "شرق" نیز مثل غارت "جنوب" در سایه قوانین و دیکتاتوری "نامرئی" بازار "مقدس" اعمال شد تا سرمایه داری هار به مکین ثمره نیروی کار ارزان د رکشورهای اروپای شرقی و چین نیز بپردازد. آیا واقعا باید یک هوشناس بود تا تشخیص داد که باد در چه جهتی میوزد؟ آیا حتما باید مارکسیست شد تا فهمید که سرمایه داری هار با تعدیل و لغو آزادیهای مدنی، دمکراتیک و ملی میخواهد غارت و زدنی ارزش های اضافی بشریت زحمتکش را در اکناف جهان رونق دهد؟ در مورد اینکه سرمایه داری ماهیتا ضد آزادی است باید این نکته را یاد آور شویم که شعار لیبرالیسم اقتصادی "بگذار هر کاری میخوانند بکنند" فقط به حیطة بازار "آزاد" ناظر است و نه حوزه دانش و اندیشه. سرمایه داران "آزادی" بین "خودی ها" را که بر بازارهای جهان در ارتباط با پنج گستره فعالیت (کنترل تکنولوژی ها، نهادهای مالی، دسترسی به منابع طبیعی، وسایل ارتباطاتی و رسانه ها و سلاح

های تخریبی عمومی) تسلط انحصارگرایانه دارند، رعایت میکنند. اینان میخوانند که دستشان در "هر کاری" بویژه در گستره های انحصاری فوق الذکر باز باشد والا روشن است که تعریف آزادی اندیشه این نیست که هر کس هر کاری خواست بکند. این تعریف لزوما قید و شرط داشته و مرز آن عدم تجاوز به حقوق دیگران است. در چنین صورتی نه تنها انحصار در پنج شیوه فعالیت و پروسه های مختلف آن از بین خواهد رفت، بلکه سرمایه داری نیز به تدریج محو گشته و جای آن را سوسیالیسم خواهد گرفت.

### نظام جهانی و مقوله فرهنگ

آخرین سخن در زمینه هار شدن بیش از پیش نظام سرمایه در دوره بعد از جنگ سرد این است که سرمایه داری ضد فرهنگ نیز هست. روشنفکران متعهد به ایجاد جامعه ای بهتر که در آن حداقل بشر قادر شود تعدیل در نابرابری ها بوجود آورد، قرن بیست و یکم را قرن نزدیکی و همبستگی فرهنگ ها و ملل محسوب میدانند. ولی منطبق حرکت سریع سرمایه در جهان (گلوبالیزاسیون) و ایدئولوگ های حامی آن با اشاعه اندیشه های تلاقی و جنگ فرهنگ ها، پایان تاریخ و ظهور "انسان گلوبال"، فقط فرهنگ بازار "مقدس" - فرهنگ بازرگانی - را برمیتابد. این فرهنگ دید محدود و اروپامدارانه ای دارد. نه تنها در دید نظام، فرهنگ به بازار و بازرگانی محدود میشود، بلکه در درون آن انحصار طلبی و نه رقابت آزاد پیوسته در حال رشد است. نظام جهانی سرمایه کوشید در یک دوره ای نسبتاً طولانی از طریق استعمار، فرهنگ های بومی غیر بازرگانی و غیر مصرفی رانابود ساخته و به عوض آنها فرهنگ مصرفی - بازرگانی را ایجاد نماید، ولی در این راه علیرغم اعمال جنگهای خانمانسوز، تاراجهای بی امان و ستم های فراوان موفق نشد. بشریت زحمتکش در اقصی نقاط جهان با قیام ها و انقلابات در روسیه، در چین و در دیگر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در مقابل هجوم فرهنگ سرمایه داری ایستادگی کرده و حتی برای مدتی هم که شده از محور و مدار نظام سرمایه موفق به گسست گشت. در برخی از کشورها بویژه در منطقه بزرگ و استراتژیکی خاورمیانه - اقیانوس هند، بخشی از مردمان از بند رسته به راه انتقام رفتند و مبارزه عادلانه با فرهنگ نظام سرمایه داری جهانی را به خصومت و نفرت با "فرهنگ مردم غرب" ارزش

های اجتماعی و حتی مسیحیت مبدل ساختند. بی جهت نیست که تعداد قابل توجهی از مارکسیست های جهان سوم انواع و اقسام پدیده ها و جنبش های بنیادگرایی را معلول و یا فرایند پروسه تشدید جهانی شدن سرمایه در کشورهای حاشیه ای جهان سوم میدانند که نهایتاً بطور مستقیم و غیر مستقیم در خدمت نظام جهانی که هدفش انباشت عظیم سرمایه از طریق ایجاد امپراطوری هرج و مرج در منطقه کلیدی خاورمیانه - اقیانوس هند است، قرار میگیرند.

امروز در کشورهای حاشیه ای - پیرامونی، نظام بیشتر از هر زمانی در موضع تهاجم و تاراج قرار دارد. فرهنگ مصرفی، بازرگانی و انحصارطلب سرمایه داری نه تنها طبیعت و محیط زیست بلکه روان ها را نیز می آلود. نظام سرمایه در زمان هجوم و اشغال نظامی هر منظره و پدیده زیبایی را که نتواند به کالا برای مبادله در فرهنگ بازرگانی خود - در بازار مقدس آزاد - تبدیل کند، (مثل موزه های تاریخی بغداد و ساختمان های تاریخی شهر فلوجه) ویران میسازد. نظام سرمایه داری انسان ها و احساسات آنها را چون "شینی" و "کالا" در درون خود مجسم و ترمیم میکند و برای آنها در بازار آزاد ارزش و قیمت تعیین میکند. این نوع ارزش گذاری در پروسه کالاسازی که متعلق به فرهنگ سرمایه داری است، باعث میشود که در جامعه مرض از خود بیگانگی (آلیناسیون) که تهی از آرمان های دمکراتیک و بشردوستانه است، نضج یابد.

با گسترش و سرایت خود بیگانگی، نظام بیش از پیش با تحمیق توده های مردم دست به توسعه میلیتاریسم و جنگ های امپریالیستی و لاجرم تولید سلاح های کشتار عمومی منجمله بمب های هسته ای و شیمیایی میزند. اگر سرمایه و سیستم جهانی آن هیچ جرم و جنایت دیگری نداشت، تنها به جرم تولید و توزیع جهانی این همه سلاح های خانمانسوز احتمال دارد که فرمان محکومیتش از دادگاه های افکار عمومی جهان که در سالهای اخیر به یک "ابر قدرت" وجدانی و اخلاقی علیه آمریکا و متولفین نظامی اش تبدیل گشته است، صادر گردد.

در آغاز دهه ۱۹۹۰، جهان سالانه ۹۰۰ میلیارد دلار خرج تسلیحات میکرد. نزدیک به ۹۰ درصد این سلاح ها را آمریکا، فرانسه، انگلستان و اسرائیل و دیگر کشورهای "متمدن" و توسعه یافته جهان مونوپل، تولید میکردند و این رقم در آغاز قرن بیست و یکم و شیوع هرج و مرج و آشفتگی



در منطقه خاورمیانه - اقیانوس هند (در آغاز زمستان ۲۰۰۲) به بیش از ۱۲۰۰ میلیارد دلار رسید. امروز در پرتو جنگ های امپریالیستی در افغانستان و عراق و شیوع "جنگ های نیابتی" در سودان، چاد، کنگو، کنیا و... تولید و توزیع اسلحه توسط کشورهای امپریالیستی قوس صعودی پیموده و رقم آن به بیشتر از ۲۱۰۰ میلیارد دلار رسیده است.

شایان توجه است که با یک پنجم این رقم میتوان گرسنگی و بیخانمانی را از صفحه جهان برانداخت. هم اکنون ۸۰۰ میلیون نفر مردم گرسنه در آستانه مرگ هستند و هر روز ۵۵ هزار کودک زیر پنج سال از گرسنگی، تشنگی و سوءهاضمه جان میدهند. اکثریت عظیم این کودکان که در شهرهای بزرگ پیرامونی - حاشیه ای جهان سوم (بمبئی، کلکته، شانگهای، مانیلا، تهران، لاگوس، مکزیکو، بوئنوس آیرس، سان پائولو و...) به دنیا آمده اند، پیش از رسیدن به سن ۵ سالگی در این شهرها میمیرند. هم اکنون ۲۰۰۰ میلیارد دلار قرض کشورهای جهان سوم برای آن کشورها جز پرداخت بهره و فرع جای هیچ نوع حرکتی را باقی نمیگذارد. ولی نظام جهانی که بیش از پیش هژمونی طلب، فزون خواه و آزمند گشته در این کشورها تنها هدفش تاراج منابع ملی و طبیعی آن کشورها، کسب سود بیشتر و انباشت پول و ثروت در کشورهای مرکز جهان اول است.

اگر در گذشته های تاریخ سرمایه داری، پول معمولاً وسیله ی تبادل کالا و محمولی برای ارضاء نیازها و خواسته ها تلقی میشد، امروز پول در دست کلان سرمایه داران فراملی در کشورهای امپریالیستی بزرگترین رها کننده امیال و هوسهای آنان نیز هست. اینان در جریان انباشت پول و زر برای رهایی امیال و هوس های خود، مرتکب تجاوزات و جنایات بیحد و حصر میشوند که در حال حاضر در کشور تاریخی عراق به نمایش گذاشته شده است.

این تجاوزات و تبهکاری هارا بسیاری از مردمان جهان سوم و حتی بخشی از روشنفکران متعهد گاهی به "فرهنگ غربی" زمانی به "تکنولوژی" گاهی به "تمدن" و زمانی به یهودیت و یا مسیحیت نسبت میدهند در حالی که عامل و سرچشمه این تجاوزات و تبهکاری ها نظام جهانی سرمایه است که نزدیک به دوپست و پنجاه سال است که مزدورانه خود را پشت تمدن، تکنولوژی، فرهنگ پنهان ساخته است و تاکنون با این ترفند ها نه تنها به بقای خود ادامه داده

بلکه به نفوذ و گسترش خود در اکناف جهان افزوده است. با این نظام که اخیراً ضد اخلاقی تر، ضد آزادی تر، فزون خواه تر و انحصارطلب تر شده و به شکاف عظیم بین فقر و ثروت افزوده است، چه باید کرد؟ در راستای پاسخ به این سؤال آشنا و مهم، نگارنده به بررسی چند نکته اساسی که در واقع میتوانند جمعبندی ها و نتیجه گیری این نوشته باشند، می پردازد.

### جمعبندی ها و نتیجه گیری : استراتژی رهایی

۱ - بررسی ویژگی های سرمایه داری بویژه در گستره های انگیزه سود، از طریق کالا سازی برای انباشت بیشتر سرمایه و تبعات ناشی از این پروسه نشان میدهد که سرمایه داری نمیتواند یک نظام معتبری در دراز مدت برای بشریت باشد. به کلامی دیگر، نظام سرمایه بر پایه های خطرناک و شکننده ای استوار است که اگر قربانیان این نظام نتوانند با واژگونی آن پایه ها یک نظام جدید (سوسیالیست) را جایگزین سرمایه داری سازند، آینده بشریت و کره خاکی چیزی جز بربریت، هرج و مرج و تخریب نخواهد بود. دو پایه ای که نظام سرمایه و توسعه اش روی آنها استوار است، عبارتند از:

الف - ازدیاد روزافزون فقر و فلاکت از یک سو و تشدید و گسترش انباشت سود و سرمایه از سوی دیگر این توسعه که تاریخی و مکمل توسعه نیافتگی است منجر به شیوع مرض "از خود بیگانگی" (الیناسیون) و خودمحوری در جامعه میگردد. با اینکه از خودبیگانگی تهی از آرمانهای دمکراتیک و بشردوستانه است ولی هیچوقت قادر نمیشود که از اوجگیری و شکوفائی اندیشه ها و جنبش های برابرطلبی و ضد نظام جلوگیری کند.

ب - دومین پایه شکننده و خطرناک توسعه سرمایه داری، قطب بندی است که نظام در توسعه جهانیش به بار میآورد. نظام جهانی در تاریخ رشد و توسعه سرمایه داری جهان را بر اساس "توسعه ای توسعه نیافتگی" و طبیعتاً بر پایه اختلاف فزاینده بین "مرکزهای توسعه نیافته" و ثروتمند و "پیرامونی ها و حاشیه های فقیر" تقسیم میکند. مرکز های توسعه یافته تاریخی و ثروتمند شامل کشورهای ایالات متحده، کانادا، اروپای غربی و مرکزی و ژاپن میشوند. این کشورهای مرکز (متروپل) که بخاطر تسلط انحصاری بر پنج گستره فعالیت (تکنولوژی

، نهادهای مالی، منابع طبیعی، و وسایل ارتباطاتی منجمله رسانه ها و سلاح های هسته ای - تخریب همگانی) دائماً تقویت میشوند، مجموعه نظام جهانی سرمایه و در راس آن آمریکا را تشکیل میدهند. کشورهای "پیرامونی - حاشیه ای" که در طول تاریخ پانصد ساله سرمایه داری به عنوان مکمل کشورهای توسعه نیافته مرکز با توسعه نیافتگی روبرو شده اند، در این قطب بندی خود به دو گروه نسبتاً متمایز از هم تقسیم میشوند. گروه اول کشورهای اروپای شرقی، روسیه و دیگر کشورهای متعلق به اتحاد جماهیر شوروی سابق، چین و کره جنوبی (در آسیای شرقی)، تایلند و مالزی (در آسیای جنوب شرقی) و کشورهای آمریکای جنوبی (برزیل، آرژانتین و...) و تا حدودی هندوستان را در بر میگیرد که امروز از آنها به عنوان کشورهای "نیمه پیرامونی" و یا "پیرامونی های درآمیخته" نیز نام میبرند. گروه دوم از کشورهای پیرامونی را کشورهای آفریقا، بقیه کشورهای آسیا و آمریکای لاتین (جزایر کارائیب و آمریکای مرکزی) تشکیل میدهند که آنها را "پیرامونی های حاشیه ای" ("جهان سوم") نیز مینامند. این تضاد پایدار در سرمایه داری که خطرناک و شکننده بوده و جهان ما را به قطب های ثروتمند، نیمه ثروتمند و فقیر تقسیم کرده است آنطور که ایدئولوگ های نظام ادعا میکنند از تبعات و فرآوردهای موقعیت های جغرافیائی و شرایط ویژه فرهنگی این کشورها در مناطق مختلف جهان نیست بلکه این قطب بندی فرآورده منطق ویژه حرکت سرمایه است که بر اساس جهانی شدن بیشتر داد و ستدها و مبادلات و بخش بندی و تقسیم کشوری بازار کار عمل میکند. این تضاد پایدار در سرمایه داری (قطب بندیهای جهان) پیوسته واکنش های سیاسی بسیار مهمی را در جهان علیه توسعه سرمایه داری ایجاد کرده است. تاریخ متجاوز از صد سال گذشته جهان نشان میدهد که همه انقلابها و جنبش های رهاییبخش سوسیالیستی و ملی از زمان قیام کمون پاریس تا امروز بیش از هر چیز انقلابات و جنبش های قربانیان قطب بندیها علیه نظام سرمایه داری بوده اند. در آینده نیز مثل صد سال گذشته بشریت فرارفت از سرمایه داری را ضروری خواهد دید. هم اکنون مردم در اکناف جهان با شیوه های متفاوت و متنوعی علیه نابرابریها و قطب بندیهای نظام سرمایه و استقرار سوسیالیسم بسیج و آماده میشوند.

۲ - سرمایه داری به عنوان یک نظام غالب در جهان تمدن بشری را هر چند



رهبری کمونیستها، جنبش کارگری را به رفرمیسم و سازش طبقاتی با نظام امپریالیستی سرمایه کشیده است و هنوز هم طبقه کارگر نتوانسته است خود را کاملاً از زیر بار نظرات سازش کارانه‌ی سوسیال دموکراسی برهاند. یا دلقک‌هایی نظیر خروشچف و دن سیائو پین، متکی به پشتیبانی نظری و عملی طبقات غیر پرولتری داخلی و بین‌المللی، توانستند در فرصتی مناسب، نتایج حاصله از دوانقلاب کبیر پرولتاریائی را نقش بر آب کنند!!

توجه کنید که باوجودی که مارکس و انگلس و لنین و مائو سالها نظرات انحرافی موجود در جنبش کمونیستی را که به صورت دگماتیسم، آتاریسم، اپورتونیسم، رویزیونیسم، پراگماتیسم و دنباله‌روی طرح می‌شدند، دقیقاً و مستدلانه افشا و خطرات آنها را ثابت کرده‌اند و زنده‌گی هم صحت این افشاگریها را نشان داده است. اما هنوز هم بسیاری از «مدافعین کمونیسم» از آموزشهای آنها پیروی ننموده و از انواع و اقسام نظرات مافوق طبقاتی و رویزیونیستی دفاع می‌کنند که خود نشان دهنده‌ی آن است که آنها در ظاهر کمونیستی، برای زدن ریشه‌ی کمونیسم مشغول فعالیت می‌باشند و عاملین بورژوازی و خرده‌بورژوازی در درون جنبش کارگری اند.

۵- کمونیسم بینش ماتریالیستی - دیالکتیکی از جهان و تاریخ است. کمونیسم همان طور که از اسمش پیداست، مخالف فردگرایی، فرقه‌گرایی، نخبه‌گرایی بوده و برای متحد کردن جهانیان و زدودن از خودی‌گانه‌گیهای طبقاتی تحمیل شده به آنها توسط صاحبان وسایل تولید و مبادله، مبارزه می‌کند. پس امروز اگر تحت هر توجیهی، تشکلهای رنگارنگ چپ برای وحدت کمونیستها حول سه نکته فوق که توسط رهبران عالی‌قدر طبقه‌ی کارگر جمع بندی شده و پراتیک نیز مُمهرتایید بر آنها زده‌است و به همین اعتبار، نظرات علمی هستند، بی‌تفاوت بمانند - بدون این که خود این تشکلهای در جریان رهبری بخشهایی از طبقه کارگر و نه بحثهای درون فرقه‌ای، به تجارب نوینی رسیده‌باشند - به نفی نقطه نظرات کمونیستی اثبات شده بپردازند، این نشانی است از مداخله‌ی طبقات دیگر در درون مبارزات پرولتاریا. چنین «کمونیستهای» در پیشبرد مبارزه‌ی پرولتاریا و کسب پیروزی توسط آن اختلال به‌وجود می‌آورند.

۶- مشخصاً در ایران به دلیل عقب مانده‌گی جامعه، ضعف آگاهی و نفوذ عظیم خرده‌بورژوازی، بسیاری از کسان و تشکلهایی که پرچم کمونیسم را بلند کرده‌اند، قادر

ستم‌گران گرفته و برای تحقق نظام کمونیستی اقدام نمایند.

۳- از آنجا که در هر کشور، وضعیت عینی تاحدی متفاوتی حاکم است، تحقق این آینده‌ی تابناک در گرو درک عمیق پیشروان طبقه‌کارگر یعنی کمونیستها و با کوششی مشترک در حزبی واحد از اوضاع هر کشور است، تا نسبت به شرایط مشخص آن کشور استراتژی و تاکتیکهای مناسبی را برای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی اتخاذ نمایند. (برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به وظایف فوری ما - لنین - ۱۸۹۹)

این نکات حاصل جمع‌بندی از تاریخ جوامع طبقاتی و مبارزات مشخص طبقه‌ی کارگر برای کسب قدرت بوده و شیره‌ی ثنوری کمونیسم علمی را شامل می‌شود. ۴- این همان چیزی است که شما به طور خلاصه و فشرده بیان داشته‌اید. پس ظاهراً تا این‌جا انتظار بر این است که کمونیستها این آموزشها را دقیقاً و مشترکاً چون تنی واحد به‌کار ببندند و نه آن‌که در حرف آن را قبول کرده و در عمل ساز دیگری بزنند!

اما درک موضع شما همان قدر که برای طبقه‌ی کارگر و به ویژه پیشروان آگاه آن، که در مبارزه چیزی جز زنجیرهای برده‌گی مزدی پیچیده برگردنشان را از دست نمی‌دهند، قابل درک و فهم است، برای افراد دیگری که از طبقات دیگر به سوی پرولتاریا رانده می‌شوند و هنوز خود را کاملاً از زیر بار بورها و سبک کار انفرادی‌نشان طبقات استثمارگر رها ن ساخته‌اند چندان ساده نیست. از همین‌جا است که اخلاص و آشوب‌گری در پیشروی مبارزات آگاهانه و متحد طبقه‌ی کارگر، آغاز می‌گردد. نتیجه

این که در لاف‌های دفاع از کمونیسم، تئوریهایی گوناگون تحریف شده بدون پشتوانه‌ی عملی و نظری و فرقه‌گراییهای عجیب و غریبی که به‌کلی با آموزش کمونیسم بی‌گانه می‌باشند، پیش کشیده می‌شوند و چون ظاهراً در دفاع از جنبش کارگری ابراز می‌شوند، تشخیص سره از ناسره را مشکل می‌گردانند. چرا که قدمواضع غیر پرولتری آنها در درون جنبش مستلزم مسلح‌بودن به «موضع، نقطه‌نظر و اسلوب کار» پرولتاریائی است. به همین علت بسیار اتفاق می‌افتد که مدتها طول می‌کشد تا نادرستی نظرات انحرافی در عمل ثابت شده و توده‌های کارگر و زحمت‌کش در ابعادی وسیع از خیانت رهبران غیر پرولتاریائی خود آگاه می‌گردند. نمونه‌ی سوسیال دموکراسی در برابر ما است که در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری طی بیش از ۱۰۰ سال و در مخالفت با جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر به

که به شیوه ای نابرابر، خطرناک و ناپذیرفتنی جهانی کرده است. سوسیالیسم که باید به عنوان یک بدیل، جانشین این نظام خطرناک و نابرابر باشد، در صورتی تمدن بشری را با اعتلای فرهنگی و اخلاقی از در غلطیدن در هرج و مرج نابرابریها رهائی خواهد داد که به نوبه خود جهانی باشد. به کلامی دیگر، سوسیالیسم باید با بعد جهانی خود نابرابریهای خاص در نظام جهانی سرمایه را تعدیل و اصلاح کند. پس ساختمان سوسیالیسم در مقیاس جهانی باید با بینش دراز مدت "گذار" مطرح و پیاده گردد.

۳- از منظر تاریخ تکامل، سوسیالیسم در نبرد خود علیه نابرابریها یک فاز کیفی جدید را در تمدن بشری باز میکند و بنابراین نمیتواند فقط به اصلاح "بیعدالتی‌های اجتماعی" و یا جانشین کردن شکل‌های مالکیت دولتی - جمعی بجای مالکیت و مدیریت شخصی - خصوصی بسنده کند. چون سوسیالیسم باید پایه‌هایی که توسعه و جهانی شدن سرمایه روی آنها استوار است را در نهایت واژگون ساخته و به بدیل عملی آن نظام در زندگی بشر تبدیل گردد، پس باید یک روند تاریخی دراز مدتی را طی کند. در این "گذار" طولانی و دراز مدت است که در جوامع با اعتلای اخلاقی و شکوفائی فرهنگی و گسترش برابریهای مادی و معنوی در گستره‌های گوناگون فعالیت‌های انسانی، مردم خود را برای استقرار کامل سوسیالیسم آماده می‌سازند. ن.ناظمی - اردیبهشت ۷۸۳۱



از نامه های رسیده ... بقیه از صفحه آخر

افتادن انسانها به جان هم به خاطر منافع حقیر طبقاتی که لازمه‌ی بقای مناسبات طبقاتی است و غیره، اثری برجای نمی‌ماند. همه آگاهانه و به نسبت توانائی‌شان کار خواهند کرد و به اندازه‌ی نیازشان از جامعه لوازم مورد احتیاجشان را خواهند گرفت....

۲- تحقق چنین آینده‌ی درخشان و تابناکی مستلزم تلاشی جانانه برای به قدرت رسیدن آن بخشی از افراد جامعه است که جز فروش نیروی کار و یا نیروی فکری‌شان در بازار بی‌رحم عرضه و تقاضا، وابسته‌گی دیگری ندارند. لذا این طبقه‌ی کارگراست که به مثابه انقلابی‌ترین طبقه در جوامع کنونی باید بتواند با آگاه و متشکل شدن، قدرت دولتی را به‌صورتی قهرآمیز از استثمارگران و



به برافراشته نگه داشتن آن در ۱۰۰ سال اخیر درست طبقه‌بندی، نبوده، به خطا رفته و عوارغم فداکاریها، سرکوبیها، شکستهای سختی را تحمل کرده‌اند و یا دچار بی‌عملی و حرافه‌ی روشن‌فکرانه شده و به‌صورت ولن‌گاران‌های در تغییر جهان به نفع پرولتاریا شرکت نموده، عمدتاً در حد تفسیر جهان باقی مانده و برخی حتا به نفی دستاوردهای تئوریک و پراتیک طبقه‌ی کارگر پرداخته‌اند. چرا؟

درک یک جانبه و ناقص از تئوری انقلابی کمونیسم علمی، شناخت اندک از وضعیت عینی جامعه و تضادهای موجود در آن و تاریخ‌اش، وجود سنت قهرمانی‌گری و نخبه‌گرایی، رسوخ ایده‌آلیسم نوع مذهبی و بسته شدن چشمها به واقعیات موجود، ناپی‌گیری طبقه‌ای و عدم استواری در پیوند با طبقه‌ی کارگر و جنبشهای توده‌ای در جریان ادامه‌ی مبارزه طبقه‌ای، عدم جمع‌بندی دائمی از روند مبارزات طبقه‌ای و تغییرات حاصله در جامعه و جهان و تلاش برای تصحیح اشتباهات و تدقیق برنامه‌ها، سیاستها و تاکتیکها، دنباله‌روی و اطاعت کورکورانه ناشی از ۲۵۰۰ سال حکومت استبدادی مرکزیت یافته و حمل اندیشه‌های دینی متکی بر مرجعیت، محکم به‌دست نگرفتن اصول انقلابی پرولتاریا و تلفیق آن با شرایط مشخص جامعه و... از جمله موانع برجسته‌ای بوده‌اند که در برابر رشد سریع و هم‌آهنگ مبارزاتی طبقه کارگر قرار گرفته و به رواج هرج و مرج نظری موجود در جامعه، در درون جنبش مبارزاتی آگاهانه و متحدانه‌ی طبقه کارگر، پرداخته‌اند. گریز از مرکزیت یابی و توجه به فرقه‌گرایی، نشان‌گران است که آموزش ماتریالیستی - دیالکتیکی کمونیسم علمی «توده‌ها سازنده‌گان اصلی تاریخ هستند»، نفی می‌شود. به تمرکز نیروی متشکل رهبری و متحد کننده در مبارزات انقلابی توده‌ای و در رهبری خود طبقه‌ی کارگر، کم بها داده می‌شود. گروهها و افراد پیوسته به ستایش از خود مشغولند، بدون این که جنبش کارگری و توده‌ای، و به‌طریق اولی طبقه‌ی کارگر، مُهرتاییدی بر صحت نظرات آنها زده باشند.

۷- بدین ترتیب، بین ادعاهای نیروهای چپ و پراتیک عینی آنان، تناقض و شکاف عمیقی ایجاد شده‌است که قادر به از بین بردن آن تا به حال نشده‌اند. بسیاری از آنها امروز، شکست جنبش کمونیستی را اساساً نه در سرفروآوردن در برابر انحرافات رویونیستی، اپورتونیستی، دگماتیستی، دنباله‌روی و... خودشان، بلکه در نادرستی

تئوری علمی پرولتاریا جست‌وجو می‌کنند! ۸- ناشی از اشکالات فوق و ضعف نیروهای چپ در ایجاد پیوند فشرده با جنبشهای کارگری و توده‌ای، مبارزه‌ی ایده‌ئولوژیک مثبت و فعال که زمینه ساز رسیدن به خط ایده‌ئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی - سبک کاری و فرماندهی درست طبقه‌ای می‌باشد، توسط بسیاری از این تشکلهای در معنای واقعی کلمه و با هدف ایجاد وحدتی فشرده‌تر در جنبش کمونیستی ایران، به‌کار گرفته نشده و تنها در عرصه‌ی عملی تاحدی به انجام فعالیت‌های مشترک ناپی‌گیر در حد «نه سیخ بسوزد، نه کباب»، تن می‌دهند. تمرکز کار کمونیستی اصولی، آگاهانه، متحد، مبارز و آهنین را، به سطح کار جبهه‌ای تنزل می‌دهند. همانند سبک کار رقابتی بورژوائی، تنها برای تقویت سازمان خودی (و نه کل جنبش کارگری) و در اندیشه‌ی جذب یا نابودی تشکلهای دیگر جهت رونق‌دادن به تشکل خودی سیر می‌کنند؛ امری که به رشد بدبینی در درون تشکلهای چپ و در میان فعالان کارگری منجر شده و تلاش برای رسیدن به توافقی اصولی را غیر ممکن و یا به‌احتمال زیاد بسیار کند می‌گرداند. چنین موضعی، به حرکت خودبه‌خودی جنبش کمونیستی و بروز فرصت طلبی و پراگماتیسم دامن زده و در ظاهر "آگاهی" و "تعهد" تشکلهای کمونیسم، بدترین نوع پراگماتیسم به شیوه‌ای غالب در جنبش کمونیستی ایران تبدیل شده است.

۹- حزب رنجبران ایران بارها تاکید کرده‌است که بر اساس آموزش کمونیسم علمی وحدت کمونیستها، بر اساس وحدت تئوری (اصول کمونیسم)، وحدت روی نکات اساسی برنامه و تاکتیک، پذیرش حزبیت پرولتری متکی بر مرکزیت دموکراتیک و حل تضادهای درون سازمانی اعم از ایده‌ئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی، سبک کاری و غیره و بر اساس شیوه‌ی پرولتاریائی «وحدت - انتقاد - وحدت»، تنها طریق ممکن برای به‌وجود آوردن صف مستقل انقلابی و تشکیلاتی استوار و منضبط و آهنین می‌باشد. اما در جریان تلاش برای وحدت، به‌این نتیجه رسیده‌ایم که درک درست این نکات اصولی در درجه‌ی اول منوط به خواست عمیق متحد کردن جنبش کمونیستی پراکنده توسط تشکلهای و افراد است و در صورتی متحقق خواهد شد که جنبش طبقه‌ی کارگر گامهای دیگری در مسیر پیشبرد مبارزه‌ی طبقه‌ای برداشته و چنان فعالان کمونیستی در این جنبش تربیت شوند که به اصول، تاریخ و سیاست و تشکیلات کمونیستی، نه برخوردی

لیبرالیستی و پراگماتیستی «از این در به آن در فرج است»، بلکه برخوردی اصولی و علمی داشته باشند. به سخن دیگر صورت مسئله و راه حل مسئله مورد نظر، همه فراهم هستند، اما خواست برداشتن قلم و کاغذ و پیاده کردن ره نموده‌ها موجود نبوده و انواع بهانه‌ها در رابطه با این‌که آیا صورت مسئله درست است؟ آیا راه حل ارائه شده درست است؟ آیا راه میان‌بری نیست؟ و... در چنان ابعاد و تعدادی مطرح می‌گردد که هیچ‌کدام از این بحثها جنبه‌ی عملی و پایا نمی‌یابند!

۱۰- انتقادات مطروحه در بالا به چالش‌گران جنبش کمونیستی، به هیچ‌وجه به معنای نفی تلاشها و جان‌فشانیهای هزاران عزیز گران قدر کمونیست، نمی‌باشد که استوارانه علیه نظامهای سلطنتی و جمهوری مدافع منافع طبقات استثمارگر مبارزه کرده و جان باختند. تلخی و گره‌گام مسئله هم در این است که اخلاص نظری و عملی طبقات دیگر در درون صف پرولتاریا در چنان ابعادی است که جان باختن هزاران هزار کمونیست در صحنه‌ی پیکار هم هنوز کوشنده‌گان جنبش کمونیستی را بر سر جمع‌بندی از علل اشتباهات و به‌کار بستن اصولی آموزشهای کمونیسم علمی در پیش بردن مبارزه‌ی طبقه‌ای به طور مشترک، هدایت نکرده‌است و خرده‌کاری کمافی‌السابق بر آن حاکم می‌باشد!

۱۱- رفیق گرامی! وقت آن رسیده‌است که کمونیستها از عدم تحرک ده‌ساله در ایران در زمینه‌ی ایجاد ستاد رزمنده‌ی واحد پرولتاریا، دست برداشته و دهها سال دیگر را در امتناع از تحقق تشکل واحد کمونیستی که تمامی مشخصات آن موجود است، بی‌هوده وقت‌گذرانی نکنند. چه در غیر این صورت طبقه‌ی کارگر و زحمت‌کشان و حتا عناصر آگاه پرولتری تلاش آنها را جدی

**بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضا‌های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می‌باشد.**



خواهندگرفت و تشکلهای چپ بازم بیشتر تضعیف خواهندشد و چه بسا از میان خواهندرفت. در این میان تنها اندکی از روشن‌فکران چپ خرده‌بورژوا و پُرمدا باقی خواهند ماند که از عدم موفقیت این تشکلهای سرازپانشناخته و هوراخواهندکشید که «ما از اول گفتیم که کمونیسم باطبیعت انسان درتعارض است!!». موفق باشید. هیئت تحریریه



### کمونیسم علمی، تئوری انقلابی پرولتاریا درتغییر جهان است

کمونیسم علمی، قوانین عام تکامل طبیعت و جامعه، علم انقلاب توده‌های تحت ستم و استثمار، علم پیروزی سوسیالیسم در سرتاسر گیتی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم است.

مارکسیسم محصول انقلابی عظیم در تاریخ تکامل بینش، تفکرو اسلوب کاراجتماعی است. آموزش مارکس و انگلس به پرسش‌هایی که بشریت مترقی طرح کرده ولی موفق به حل آنها نگشته بود، پاسخ داد. منابع تئوریک آموزش مارکس و انگلس، فلسفه قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ میلادی درآلمان، اقتصادسیاسی انگلستان، سوسیالیسم فرانسه و علوم طبیعی موجود زمان خودشان است. درعرصه‌ی اجتماعی، مارکسیسم دفاع ازمنافع‌آنی و آنی پرولتاریا، این انقلابی ترین طبقه جامعه در عصر سرمایه‌داری و چه‌گونه‌گی کسب قدرت توسط آن طبقه برای پایان دادن به نظام طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید و استثمارانسان از انسان را بیان می‌کند.

اجزای تشکیل دهنده آموزش مارکس و انگلس عبارتند از: فلسفه ماتریالیسم دیالکتیکی، بررسی رشد جوامع طبقاتی و دگرگونی آنها براساس تغییردرشیوه‌های تولیدی و به ویژه تئوری شیوه تولید سرمایه‌داری و تئوری انقلاب پرولتاریائی.

ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی پایه‌ی جهان‌بینی و حرکت جوامع بشری را در دیدگاه مارکسیسم تشکیل می‌دهند. به‌علاوه، اختلاف اساسی و رادیکال بین فلسفه‌ی مارکسیستی و تمام سیستم‌های فلسفی ماقبل مارکسیسم توسط مارکس در "تزهائی درباره فویرباخ" چنین بیان شده است:

"فلاسفه فقط به انحاء مختلف جهان را توضیح داده اند، ولی مسئله بر سر تغییر آنست." (۱)

## مروری کوتاه به برخی مقولات تاریخی، سیاسی از دیدگاه کمونیسم علمی (۹)

ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی سلاح تئوریک نیرومندی در مبارزه برای تغییر انقلابی جامعه و جهان می باشد.

مارکس و انگلس، براساس نقد فلسفه کهن (ماتریالیسم مکانیکی و ایده‌آلیسم) و استفاده از تمام جنبه‌های با ارزش و مترقی آن، یگانه برداشت علمی از آن را عرضه نمودند. جوهر مارکسیسم، دیالکتیک ماتریالیستی است. پایه‌گذاران کمونیسم علمی با استفاده از این شیوه تفکر، ماتریالیسم فلسفی را از محدودیت متافیزیکی و مکانیکی آن خارج ساختند و ماتریالیسم را به شکل عالیتر، یعنی به ماتریالیسم دیالکتیک ارتقاء دادند. مارکس و انگلس اصول ماتریالیسم دیالکتیک را در مطالعه‌ی جامعه انسانی به‌کار بستند و بدین ترتیب ماتریالیسم تاریخی (یعنی رشد جوامع انسانی از کمون اولیه تا استقرار جوامع طبقاتی و نهایتاً نفی این جوامع و گذار به سوسیالیسم و سپس کمونیسم) را به وجود آوردند.

مارکس و انگلس، برخلاف تئوریهای ایده‌آلیستی پیشین که افکار و عقل را اساس تکامل اجتماعی می‌پنداشتند، نشان دادند که پراتیک اجتماعی و مشخصاً مبارزه‌ی طبقاتی نیروی محرک اصلی تاریخ تکامل آنها است.

مارکس و انگلس، با استفاده از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، تئوری شیوه‌های تولیدی و از جمله تئوری شیوه تولید سرمایه‌داری را تدوین کردند. عمده‌ترین اثر مارکس "سرمایه" (کاپیتال)، به تحلیل از جامعه سرمایه‌داری اختصاص دارد. آن‌جائی که اقتصاددانان بورژوا تنها مناسبات میان اشیاء را (یعنی مبادله کالا در مقابل کالا) را می‌دیدند، مارکس مناسبات میان افراد بشر را کشف نمود. مارکس در تئوری ارزش اضافه‌اش، منبع سود و ثروت طبقه سرمایه‌دار را آشکار ساخت. لنین می‌گوید: "آموزش مربوط به ارزش اضافه بنیان نظریه اقتصادی مارکس است." (۲)

مارکس با تحلیل علمی شیوه تولید سرمایه‌داری نشان داد که انقراض سرمایه‌داری و پیروزی کمونیسم امری است ضروری و محتوم. مارکس و انگلس تئوری انقلاب پرولتاریائی را پایه‌گذاری کردند و سوسیالیسم تخیلی موجود را به سوسیالیسم علمی ارتقاء دادند. آنها نسخه‌های اجتماعی ایده‌آلیستی سوسیالیستهای تخیلی را به باد انتقاد گرفته، نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا را آشکار ساختند. آنها تئوری انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را در جریان پراتیک انقلابی جنبش کارگری بین‌المللی و بالاخص قیام "کمون پاریس" و به ویژه در جریان شرکت مستقیم خود در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل ساختن وی در سازمانهای کارگری و کمونیستی و از جمله در "انترناسیونال اول" تدوین نمودند. مسئله اساسی مارکسیسم درتغییرجهان، تئوری انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا است.

مارکس و انگلس درباره ساختمان سوسیالیسم و قانونمندیهای اساسی آن، تزهائی داهیهانه ای ارائه دادند. اما هرگز درباره‌ی آنها داستان‌سرایی نکردند و درحد رهنمودهای عام باقی ماندند که حاصل نقد سرمایه‌داری موجود بود. مارکس برای اولین بار خاطر نشان ساخت که "بین جامعه‌ی سرمایه‌داری و جامعه‌ی کمونیستی دوران تاریخی وجود دارد که دوران تبدیل انقلابی اولی به دومی است. مطابق با این دوران یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد و دولت این دوران چیزی نمی‌تواند باشد جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا." (۳)

پس از مارکس و انگلس، لنین دکتترین آنها را بر پایه تجربیات نوین و در شرایط نوین رشد سرمایه‌داری و مبارزه طبقه کارگر در روسیه و در سطح جهان، یعنی در مرحله‌ی سرمایه‌داری انحصاری و تفوق سرمایه‌مالی، در عصر امپریالیسم که آستانه‌ی انقلاب سوسیالیستی است، رشد و تکامل داد.

لنین به اتکاء مارکسیسم و با جمع بندی از پراتیک جنبش پرولتاریائی بین‌المللی و به ویژه جنبش انقلابی و کارگری روسیه، تئوری مارکس و انگلس را در زمینه‌های مختلف و از جمله در زمینه تئوری حزب طبقه کارگر، تاکتیک و استراتژی مبارزه طبقه کارگر در مرحله انقلاب دمکراتیک، تاکتیک و استراتژی انقلاب در مرحله سوسیالیستی پرولتاریائی بسط و تکامل داد. لنین همچنین در عرصه فلسفه پرولتاریا، اقتصاد و سیاست در سیستم سوسیالیسم، مبانی دولت و دیکتاتوری پرولتاریا، اسلوب و سبک کار مارکسیستی





و غیره، مارکسیسم را با تئوریهای جدید غنا بخشیده و تکامل داد. این تکامل نه نفی ایده‌های اساسی مارکسیسم، بلکه تدقیق و گسترش آنها در شرایط جدید تاریخی بود. چراکه مارکسیسم نه یک تئوری من‌درآوردی که جنبه‌ی صرفاً نظری داشته باشد، بلکه علمی اجتماعی بود و به همین علت اصالت رهنمودهای اساسی آن پیوسته قابل اتکاء بوده و هست.

لنین در طول فعالیت انقلابی خود، نبرد خسته‌گی ناپذیری علیه کلیه انحرافات غیر مارکسیستی، اپورتونیستی و رویزیونیستی و در دفاع از روح انقلابی مارکسیسم و تحقق آرمان سوسیالیسم به پیش برد. لنین برای اولین بار در تئوری و عمل نشان داد که مبارزه علیه بورژوازی و امپریالیسم از مبارزه علیه اپورتونیسم و رویزیونیسم جدا نبوده و وفاداری به مارکسیسم بدون مبارزه بی امان برای طرد کامل رویزیونیسم از جنبش کارگری حرف پوچی بیش نیست.

حزب بلشویک روسیه و در رأس آن لنین، با انجام اولین انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در جهان، یعنی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، شعار و پیش بینی های داهیان مارکس و انگلس یعنی ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و بنای سوسیالیسم را صورت تحقق و واقعیت بخشیدند.

خصلت پویا و دیالکتیکی کمونیسم علمی با آموزشهایی که مانو از پراتیک انقلابی پرولتاریا در چین در دوران انقلاب دموکراتیک نوین و سپس ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه رویزیونیسم در قدرت، جمع‌بندی نمود، تکامل بیشتری یافته و غنی شد. این تکامل در شرایط تاریخی جدید (رشد انحصارات سرمایه‌داری به فاز فراملی و نئولیبرالیسم) و جمع‌بندی از علل شکست موقتی سوسیالیسم، باز هم ادامه خواهد یافت.

بدین ترتیب، کمونیسم علمی که تئوری انقلابی پرولتاریا برای در هم کوبیدن نظامهای طبقاتی و بالاخص نظام سرمایه‌داری، جهت گذار به سوسیالیسم و کمونیسم است، توسط مارکس و انگلس پایه‌گذاری شده و توسط لنین و مانو در شرایط تاریخی جدید و در کوران مبارزات انقلابی پرولتاریا به طور همه‌جانبه‌تری رشد و تکامل یافت. در عین حال از آنجا که این تئوری علمی و با هدف واحدی است که توضیح یک مکتب فکری واحد می‌باشد، از نظر نام‌گذاری و شکل، با افزودن ایسمها در هر دوره‌ی تکاملی با چهارچوب کلی کمونیسم که از ابتدا بیان شده‌است در تضاد قرار نمی‌گیرد. به بیان دیگر ضمن این‌که لنین و مانو تئوری کمونیسم علمی را غنا بخشیده‌اند، اما این سهم آنان با ایسمی که

معرف تئوریهای مختلف باشد، معنا نمی‌یابد. اگر مارکسیسم به درستی معرف مکتب جدیدی است متعلق به پرولتاریا و اهداف آن است که ما آن را کمونیسم علمی می‌نامیم. اما تعریف لنینیسم و مائونیسم به‌صورتی که در گذشته آمده‌است از دقت لازم در بیان خدمات این آموزگاران بزرگ پرولتاریا، برخوردار نمی‌باشد. لذا کمونیسم علمی در حد تئوریها و پراتیک مارکسیستی ۱۶۰ سال پیش نمی‌تواند محصور بماند و ادعاهای من‌درآوردی "برگشت به مارکس" نه تنها اصالت نداشته، بلکه دستاوردهای تئوریک و عملی پرولتاریا در بیش از ۱۰۰ سال گذشته را نفی کرده و لذا ارتجاعی می‌باشند. مارکسیسم دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است.

۱- مارکس: "تزهایی درباره فویرباخ"

۲- لنین: "سه منبع و سه جزء مارکسیسم"

۳- مارکس: "نقد بر برنامه گوتا"

### حزب کمونیست

حزب کمونیست، حزب سیاسی پیشقراول طبقه کارگر است. این حزب در مرحله ای از رشد مبارزه طبقه‌ی کارگر به وجود می‌آید. مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی مراحل مختلف رشد و تکامل را طی می‌کند. در مراحل اولیه تکامل سرمایه داری، کارگران توده پراکنده ای را تشکیل می‌دادند که در اثر رقابت دچار افتراق شده‌بودند. "هنوز یگانه‌گی طبقه‌ی کارگر، ثمره‌ی اتحاد خود آنان نبود، بلکه نتیجه‌ی یگانه‌گی بورژوازی بود" که برای مبارزه با دشمن خویش، بقایای فئودالیسم و بازمانده‌گان سلطنت و غیره و برای احراز مقاصد سیاسی خویش پرولتاریا را به حرکت درمی‌آورد. بورژوازی قادر به انجام چنین کاری بود زیرا در آن زمان طبقه‌ی کارگر هنوز شکل نگرفته و مبارزه و جنبش آن هنوز تکامل لازم را کسب نکرده بود. در ابتدا، کارگران برای دفاع از حق خود، به‌صورت فردی با سرمایه‌داران مبارزه می‌کردند. بعدها کارگران یک کارخانه و آن‌گاه کارگران یک رشته از صنایع یک ناحیه بر ضد فلان بورژوائی که آنان را مستقیماً استثمار می‌نمود، شروع به مبارزه نمودند. در این مرحله، به‌دلیل عدم آگاهی، مبارزه‌ی کارگران تنها متوجه مناسبات تولیدی بورژوائی نبوده، بلکه آنان همچنین علیه تخریب ابزارهای تولید نیز عمل می‌کردند زیرا گمان می‌بردند که علت بدبختی آنان ابزار تولید جدید

هستند و نه مناسبات اقتصادی حاکم. تا این‌که تدریجاً تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را به خود گرفت. در آن هنگام، کارگران در مبارزه علیه بورژوازی، دست به ائتلاف می‌زدند و مشترکاً عمل می‌کردند. اولین کوششهای کارگران برای ایجاد همکاری بین خود آنها، همواره شکل اتحادیه را به خود می‌گرفت. اتحادیه‌ها نخست نیم بند، ناپایدار و محلی و جدا از یکدیگر بودند که دست به اعتصابات کم دامنه و لحظه ای می‌زدند، لیکن به تدریج به سازمانی از اتحادیه‌های دائمی در سطح ملی تکامل می‌یافتند. هم‌زمان با اعتصابات و مبارزات کارگران در سطح اتحادیه‌ها، مبارزات سیاسی آنان نیز رشد می‌کرد. گروهها و انجمن‌های انقلابی کارگری به وجود می‌آمدند. بدین‌سان، با تکامل مبارزات کارگران و رشد ارتباط بین آنها، مبارزه پرولتاریا "خصلتی واحد" به خود گرفته و به صورت یک مبارزه‌ی ملی و طبقاتی که این "خود یک مبارزه سیاسی است" (۱) متمرکز گردید. این مبارزات سیاسی طبقه کارگر "مستلزم وجود یک سازمان قبلی هستند، درحالی که به نوبه‌ی خود وسیله‌ی گسترش آن سازمان می‌باشند" (۲). بدین ترتیب، پرولتاریا در مرحله ای از روند تکاملی مبارزه اش "به شکل طبقه و بنابراین به صورت حزب سیاسی" (۳) متشکل به تدریج قوام و تکامل می‌یافت.

بنابراین حزب کمونیست، حزب سیاسی پیشرو طبقه کارگر، عبارت است از تشکل پرولتاریا به صورت یک سازمان سیاسی واحد و یا به عبارت دیگر عبارتست از وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر در سطح یک کشور.

لنین تئوری مارکسیستی حزب طبقه‌ی کارگر را تکامل داد و آن را به‌مثابه "تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش خود به‌خودی طبقه کارگر" تعریف نمود. در جنبش خود به‌خودی طبقه‌ی کارگر، کارگران به تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است، آگاهی ندارند. جنبش کارگری، وقتی که با سوسیالیسم علمی پیوند یافت، "شکل مبارزه‌ی آگاهانه‌ی پرولتاریا برای رهائی از استثمار طبقات مالک به خود می‌گیرد و به شکل عالیتری از جنبش سوسیالیستی کارگران"، به شکل حزب مستقل طبقه کارگر تکامل می‌یابد (۴). سوسیالیسم علمی به وسیله کمونیستها و از طریق تبلیغ

و ترویج و افشاگریهای سوسیالیستی





بین المللی و طبقه کارگر جامعه. ترویج در زمینه‌ی دموکراتیک در میان کارگران یعنی اشاعه مفهوم حکومت مطلقه ... با تمام صور فعالیت آن و نیز مفهوم مضمون طبقاتی آن، لزوم سرنگون ساختن آن و نیز این موضوع که مبارزه موفقیت آمیز در راه آرمان کارگری بدون حصول آزادی سیاسی و دموکراتیزه کردن رژیم سیاسی و اجتماعی ... غیرممکن است". (۲)

تبلیغ در بین کارگران ارتباط لاینفکی با ترویج دارد. تبلیغ در بین کارگران عبارت است از "شرکت کمونیست‌ها در تمام تظاهرات خود به‌خودی مبارزه طبقه کارگر و در تمام تصادماتی که کارگران به‌خاطر روزگار، مزد کار، شرایط کار و غیره با سرمایه داران پیدا می‌کنند" و "کمک به کارگران برای این‌که ذهنشان در این مسائل روشن گردد". تبلیغ در زمینه دموکراتیک در میان کارگران عبارت است از "تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی‌ها و خواسته‌های طبقه کارگر، تبلیغ بر ضد تعدیات پلیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه داران بروز می‌کند. تبلیغ بر ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک کشور عموماً و از نقطه نظر این‌که ستم‌دیده ترین و مسلوب الحقوق ترین طبقات هستند خصوصاً و بالاخره تبلیغ بر ضد نماینده‌ی برجسته و نوکر استبداد که در تماس مستقیم با کارگران قرار می‌گیرد و برده‌گی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان می‌دهد". (۳)

تبلیغ و ترویج حزب کمونیست در میان سایر اقشار و طبقات مردم، مانند دهقانان و خرده بورژوازی شهری، در درجه نخست در زمینه‌ی دموکراتیک و مسائل عمده و مشخص طبقاتی خود آنها و به منظور متحد ساختن آنها با طبقه کارگر و بسیج آنها برای انقلاب است.

- ۱- لنین: "چه باید کرد؟"
- ۲- لنین: "وظایف سوسیال دموکرات‌های روس"
- ۳- لنین: "وظایف سوسیال دموکرات‌های روس"

### مرکزیت دموکراتیک، خط مشی توده ای

مرکزیت دموکراتیک (یا سانترالیسم دموکراتیک) تبلور وحدت دیالکتیکی آزادی و انضباط، وحدت اراده سازمانی و ابتکار عمل فردی است. مرکزیت دموکراتیک محصول وجود و رسالت

به شکست است". (۵)

بدین ترتیب، مائوتسه دون با اتکاء به آموزشهای تئوریک سوسیالیسم علمی این حقیقت عام که بدون تشکیلات سیاسی مستقل و نیرومند پرولتری، بدون یک حزب انقلابی که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم لنینیسم و سبک انقلابی مارکسیستی لنینیستی (بخوان کمونیسم علمی - ن.) پایه گذاری شده باشد، نمی‌توان توده های وسیع مردم را در پیکار علیه امپریالیسم و ارتجاع به پیروزی هدایت کرد. مسائل مربوط به ارتباط وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی را به‌طور خلاق روشن ساخت، مبانی ایدئولوژیک و سازمانی امر ساختمان حزب را در پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تدوین نمود.

- ۱- مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"
- ۲- مارکس: از "نامه به بولته"، به تاریخ ۱۸۷۱/۱۱/۲۳
- ۳- مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"
- ۴- لنین: "چه باید کرد؟"
- ۵- مائوتسه دون: "مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین"

### تبلیغ و ترویج

مقصود از ترویج، توضیح پدیده اجتماعی مورد نظر، علل وجودی و سیر تکامل و تحول آنست. منظور از تبلیغ، بیان و تشریح پدیده اجتماعی با استفاده از واقعیات مشخصی است که بر همه معلوم است. مروج ایده های متعددی را به اشخاص نسبتاً کمی می‌آموزد، لیکن مبلغ ایده های کمی را به افراد زیاد یعنی به توده های وسیع می‌دهد. توضیح و فهماندن کامل ماهیت پدیده کار مروج است، برانگیختن احساسات مورد نظر (ناخشنودی، نفرت نسبت به رژیم حاکم و ...) در شنونده، کار مبلغ است. از این رو، چنانچه لنین می‌گوید عمل عمده مروج نشریات است و عمل عمده مبلغ سخنان شفاهی است (۱).

ترویج آموزشهای سوسیالیسم علمی در بین کارگران یعنی "اشاعه مفهوم صحیح رژیم اجتماعی و اقتصادی معاصر و مبانی تکامل این رژیم و طبقات مختلف جامعه ... روابط متقابل این طبقات و مبارزه آنان با یکدیگر، نقش طبقه کارگر در این مبارزه و روش آن نسبت به طبقاتی که در حال سقوط و تکامل اند و نسبت به گذشته و آینده سرمایه داری و وظیفه تاریخی جنبش کمونیستی

و دموکراتیک، از خارج به درون طبقه کارگر برده می‌شود. در روند شرکت مستقیم کمونیست‌ها در زندگی و مبارزات طبقه کارگر و در جریان سازماندهی مبارزات کارگری و ارتقای سطح آن، حزب کمونیست به وجود می‌آید. اتحاد ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و سبک کاری طبقه کارگر به‌مثابه یک طبقه‌ی آگاه و ایجاد حزب کمونیست، تنها در ارتباط با سازمانها و گروههای کمونیستی که در بین کارگران نفوذ دارند و مبارزه آنان را رهبری می‌کنند و در رابطه با وحدت این سازمانها در حزبی واحد است که مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند. مبارزه کارگران نیز تنها وقتی مبارزه طبقاتی واقعی می‌گردد که نماینده‌گان پیشاهنگ مجموعه‌ی طبقه کارگر تمام کشور آگاهی یافته باشند که یک طبقه‌ی واحد را تشکیل می‌دهند و علیه تمام طبقه سرمایه داران و نظام سیاسی حاکم مبارزه می‌کنند. یعنی هنگامی که پیشقراول آگاه و متشکل طبقه کارگر - حزب کمونیست - جنبش را رهبری می‌کند.

وظیفه‌ی حزب کمونیست در کشورهای سرمایه داری، رهبری مبارزه جهت انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا است. در کشورهای عقب افتاده که هنوز نظام فئودالی برقرار بوده و وابسته به امپریالیسم می‌باشند، و در عصری که سوسیالیسم به‌مثابه قطب انقلابی پرولتاریا در برابر امپریالیسم به‌وجود آمد، انقلابات دموکراتیک و رهائی بخش جزئی از انقلابات جهانی پرولتاریائی شده‌اند. زیرا بورژوازی در این کشورها دیگر رسالت انقلابی خود را اساساً از دست داده و وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی به هم نزدیک و در یکدیگر ادغام گردیده اند، وظیفه حزب کمونیست، تنها به رهبری مبارزه‌ی پرولتاریا جهت دگرگونی سوسیالیستی جامعه محدود نمی‌گردد، بلکه رهبری مبارزه به‌خاطر لغو استثمار فئودالی، تحقق دموکراسی و استقلال ملی را نیز شامل می‌شود. پرولتاریا و حزب آن باید با تأمین سرکرده‌گی خود در این مبارزه، وظایف نبرد ضدامپریالیستی و دموکراتیک را با وظایف سوسیالیستی تلفیق نموده، در جریان این نبرد طولانی، زمینه مادی و سیاسی تکامل انقلاب ملی و دموکراتیک را به انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا پس از کسب قدرت، فراهم آورد. مائوتسه دون می‌گوید:

"دردورانی که پرولتاریا قدم به عرصه سیاسی گذاشته است ... هر جنگ انقلابی که توسط پرولتاریا و حزب کمونیست رهبری نشود و یا از قلمرو آن خارج شود، محکوم



تاریخی طبقه کارگر و یکی از اصول سازمانی مهم پیشاهنگ سیاسی پرولتاریا (حزب کمونیست) است. مرکزیت دمکراتیک تجلی واقعی مناسبات درونی حزب پرولتری (مناسبات میان رهبری و اعضاء، میان ارگانهای پائین و بالا ...) و تنظیم کننده این مناسبات است. مرکزیت دمکراتیک به مثابه دیدگاه حزب طبقه کارگردرامور سازمانی، عبارت است از: اصل انتخابی بودن کلیه ارگانهای حزبی؛ اصل گزارش دهی هر ارگان به ارگان بالاتر و برعکس (کلیه ارگانهای حزب در برابر مراجعی که آنها را انتخاب کرده اند موظف به دادن گزارش منظم اند)؛ اصل رعایت انضباط سازمانی برای تمام اعضای حزب و اصل تبعیت اقلیت از اکثریت، فرد از تشکیلات، ارگانهای درجه پائین از ارگان بالاتر و تبعیت تمام حزب از کمیته مرکزی؛ اصل انتقاد و انتقاد از خود؛ اصل تلفیق رهبری جمعی و مسئولیت فردی.

مرکزیت و دمکراسی دو جهت یک تضاد واحد را تشکیل می دهند و یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. مائوتسه دون می نویسد:

"سانترالیسم ما یک سانترالیسم مبتنی بر دمکراسی است، سانترالیسم پرولتاریائی یک سانترالیسم بر اساس دمکراسی وسیع است. کمیته های حزبی سطوح مختلف، ارگانهای هستند که یک رهبری متمرکز اعمال می کنند، ولی رهبری کمیته های حزبی به معنای رهبری جمعی است." (۱)

با پیروزی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، سانترالیسم دمکراتیک بر یک مبنای کیفی جدید تکامل یافته و به پایه اصولی تکامل قدرت دولتی سوسیالیستی و به پایه رهبری جامعه توسط طبقه کارگر و حزب آن تبدیل می گردد. مائوتسه دون می نویسد:

"بدون دموکراسی یک مرکزیت اصولی وجود نخواهد داشت. زیرا اگر عقاید متفاوت باشد و وحدت نظر وجود نداشته باشد، مرکزیت نیز نمی تواند تحقق پذیرد. مرکزیت چیست؟ قبل از هر چیز تمرکز ایده های درست است. برپایه ی چنین امری می توان دیدگاهها، اقدامات سیاسی، برنامه ها، فرماندهی و عملیات را متحد نمود. این همان چیزی است که ما مرکزیت می نامیم. اگر مردم مسائل را نشناسند، اگر آنان هنوز عقاید و شکایاتی برای بیان داشته باشند، چگونه خواهید توانست وحدت را از طریق مرکزیت عملی سازید؟... سانترالیسم ما پایه اش دموکراسی است... بدون سانترالیسم دمکراتیک، دیکتاتوری پرولتاریا نمی تواند

مستحکم شود. پیاده کردن دمکراسی در میان خلق و اعمال دیکتاتوری بر علیه دشمنان خلق، این دو جهت به طور تفکیک ناپذیری با یکدیگر پیوند دارند و تلفیق این دو جهت عبارت است از دیکتاتوری پرولتاریا" (۲)

**مشی توده ای:** بر خلاف برخی تصورات و استنباطات نادرست از سانترالیسم، مائوتسه دون خاطرنشان می سازد که سانترالیسم یعنی این که "در درجه اول باید عقاید درست را فشرده و متمرکز نمود و بر این پایه نظرات، سیاست، نقشه، رهبری و عمل را یگانه ساخت" (۳). بر همین اساس است که مائوتسه دون "مشی توده ای" را به مثابه رهنمود اساسی در زمینه ارتباط حزب با توده ها تدوین می کند، متد سانترالیسم دمکراتیک را متد مشی توده ای می خواند و آنرا چنین توضیح می دهد:

"متد سانترالیسم دمکراتیک، متد مشی توده ای است، یعنی ابتدا دمکراسی بعد مرکزیت، یعنی گرفتن از توده و بردن به میان توده، پیوند رهبری با توده ها." (۴)

بر اساس این رهنمودها، مشی توده ای یک مسئله جهان بینی مارکسیستی، مبنای سمت گیری و تعیین سیاستهای حزب کمونیست و نقطه آغاز کلیه فعالیتهای آن است. خط مشی توده ای از این اعتقاد ناشی می شود که انقلاب امر توده های میلیونی خلق است و باید به اتکاء آنان و از طریق شرکت آنان انجام گیرد و بنابراین تنظیم دقیق ارتباط حزب کمونیست با توده و برقراری پیوند مستحکم با آن در اتخاذ سیاستها و شکست و پیروزی مبارزه دارای نقش اساسی است. به همین خاطر، نقطه حرکت باید عبارت باشد از: تشخیص درست نیازمندیها و خواست واقعی توده ها (خواستی که آزادانه ابراز شده باشد)، خدمت صمیمانه به خلق، جدا نشدن از توده حتی برای یک لحظه. اما تحقق این امر جز از طریق استحکام رشته های پیوند با توده ها، جز از طریق آمیزش عمیق حزب با توده های میلیونی کارگران و زحمتکشان و اتکاء به آنها، جز در جریان یک روند دائمی گرفتن از توده ها و انتقال به درون توده و تنظیم، تصحیح و تدقیق سیاستها، خط مشی ها و عملکردها بر این پایه ممکن نخواهد بود. به همین جهت، مائوتسه دون خط مشی توده ای را در فرمول "از توده ها به توده ها" خلاصه می کند. "از توده به توده" بدین معنا است که باید: ۱- نظرات پراکنده و غیرمنظم توده ها و تجارب مبارزات توده ای را جمع آوری کرد؛ ۲- به بررسی این نظرات پراکنده و غیرمنظم پرداخت، آنها را بر اساس نقطه نظرهای مارکسیستی به نظم

درآورد و جمع بندی نمود؛ ۳- این نظرات فشرده و تنظیم شده را به صورت سیاستهای معین دوباره به میان توده ها برد و به تبلیغ و توضیح آنها پرداخت تا توده ها از یک طرف به اجرای فعال و پیگیر این سیاستها و نظرات بپردازند و از طرف دیگر صحت آنها را در عمل بیازمایند و از این طریق، این نظرات و سیاستها صحیح تر، دقیق تر و کامل تر شوند:

"رهبری راستین باید طبق اصل "از توده ها به توده ها" عمل کند. بدین معنی که نظرات توده ها را (نظرات پراکنده و غیرمنظم) باید جمع کرد و آنها را به شکلی فشرده درآورد (آنها را از طریق بررسی به صورت فشرده و منظم درآورد)، سپس به میان توده ها رفت و این نظرات را تبلیغ و تشریح کرد تا توده ها آنها را از خود بدانند، پیگیرانه دنبال کنند، به عمل درآورند و صحت این نظرات را در چنین عملی بیازمایند. سپس باید بار دیگر نظرات توده ها را به صورت فشرده ای درآورد و دوباره به میان توده ها رفت تا آنکه این نظرات بتوانند پیگیرانه تحقق یابند. بدین سان مکرر در مکرر این پروسه در یک حرکت مارپیچی تا بی نهایت ادامه می یابد و هر بار نظرات صحیح تر، زنده تر و غنی تر می گردند. چنین است تئوری مارکسیستی شناخت." (۵)

۱- مائوتسه دون: "سخنرانی در کنفرانس وسیع کار"، ۳۰ ژانویه ۱۹۶۲.

۲ و ۳- مائوتسه دون: همان جا.

۴- مائوتسه دون: "درباره بعضی از مسایل مربوط به شیوه های رهبری" - ۱ ژوئن ۱۹۴۳

۵- همان جا

ج.ر. - تیرماه ۱۳۷۶

<http://www.ranjbaran.org/>

[http://www.ranjbaran.org/01\\_ranjbaranonline/](http://www.ranjbaran.org/01_ranjbaranonline/)

<http://www.ayenehrooz.de/>

<http://www.karegari.com>

## ویژه‌گی‌های ویرانگر نظام جهانی سرمایه و استراتژی رهائی از آن

درآمد

دانش‌مندان برآن بودند که ثروت مهم و اساسی بشر "زمین" است. درخاورمیانه، در عصر تمدنهای بین النهرین و ایران قدیم عقیده برآن بود که زمین مهم است، ولی منبع اساسی ثروت آدمی "آب" است. بعدها در ایران دانش‌مندی چون ابن سینا، فارابی و بیرونی معتقد بودند که منبع ثروت، سعادت و حتی رفاه بشر "خرد و حکمت" است. اکثر دانش‌مندان مغرب زمین نیز در قرون هیجده و نوزده میلادی به مکتب "خردگرایی" و دیدگاههای منبعث از آن تعلق داشتند. مارکس در اواسط قرن نوزدهم گفت که حتی خرد و دانائی انسان نیز از نیروی کارانسان (منبع اصلی ثروت) سرچشمه گرفته و تکامل می‌یابد. شاعران صوفی و عرفا نیز قرن‌هاست معتقدند که سعادت و آسودگی خاطر و ثروت انسان از "عشق"، محبت و عاطفه انسانی نشئت می‌گیرد. اما ایدئولوگها و دانش‌مندان بورژوازی عصر سرمایه‌داری می‌گویند که سعادت و منبع ثروت ملل و انسان از وجود سرمایه که در "بازار آزاد" سود می‌آورد، منتج می‌شود. این دانش‌مندان

داده است. بگذارید در پرتو اعتراضات عظیم مردم جهان علیه نظامی‌گریها و جنگهای امپریالیستی آمریکا و اوج‌گیری مبارزات وسیع بشریت زحمتکش از نپال (در آسیای جنوبی) گرفته تا ونزوئلا، بولیوی و... (در آمریکای لاتین)، باهم در ابتدا نقاب کاذب دموکراسی را از چهره سرمایه برداریم و ویژگیهای غیرعادلانه و قوانین لجام گسیخته و نژاد پرستانه حاکم بر "بازار آزاد" سرمایه‌داری و نهادهای سیاسی منبعث از آن را دوباره مورد بررسی قرار دهیم. سپس در نتیجه‌گیری و جمع‌بندی‌ها به استراتژی گسست و رهائی انسان از این نظام بپردازیم.

## انگیزه سود و منبع ثروت بشر

نخستین روند و قانون حاکم بر "بازار آزاد" سرمایه‌داری این است که هیچ تولید و یا محصول اضافی ارزش ندارد، مگر این‌که در جریان تبادل (داد و ستد) سود آور باشد. یعنی پول پول می‌آورد. در یونان قدیم،

اکنون هیجده سال است که از فروپاشی "بلوک شرق"، تجزیه اتحاد جماهیر شوروی، تبدیل چین توده‌ای به یک کشور سرمایه‌داری و پایان "جنگ سرد" می‌گذرد. در این مدت، علارغم چهچه، بیه و هلهله کردن درباره تفوق بازار "مقدس" و "آزاد" سرمایه‌داری و افول و "مرگ" مارکسیسم، نظام جهانی سرمایه‌داری و در راس آن آمریکا، در پناه صدور آزادی، حقوق بشر و دموکراسی و در زیر نقاب مبارزه علیه "تروریسم بین‌المللی" در سراسر جهان، به ویژه در کشورهای خاورمیانه "جدید"، بی‌دادمی‌کند. شیوع و حرکت سریعتر سرمایه، هم‌راه با تجاوزات و مداخلات نظامی آمریکای نومحافظه‌کاران، هم‌اکنون کشورهای متعددی از جهان پیرامونی از افغانستان، عراق، فلسطین و لبنان (در خاورمیانه "جدید") گرفته تا هائیتی، کلمبیا، مکزیک (در آمریکای لاتین) و چاد، کنیا، سودان و... (در آفریقا) را به سوی آشفته‌گی، آشوب، بحران و بربریت سوق

## از نامه‌های رسیده : جنبش کمونیستی ایران در چنبره‌ی پراگماتیسم !

طور فشرده معیارهای کمونیستی را مطرح کنیم تا کمکی باشد به شما در تشخیص سره از ناسره و درست از نادرست.

۱- کمونیسم دیدگاه جهانی واحدی است برای پایان دادن به نظام طبقاتی و برقراری جهانی فارغ از استثمار و ستم. جامعه‌ای جهانی که در آن انسانها آگاهانه و آزادانه در مورد سرنوشت شان به صورتی جمعی و بدون هیچ چماقی بر بالای سرشان، تصمیم می‌گیرند. لذا از دولت، از دموکراسی، از دیکتاتوری؛ از نابرابری زنان و مردان در عرصه‌ی اجتماع، از متمایز کردن انسانها بر اساس جنس، نژاد، ملیت، مذهب، فرهنگ و آداب و رسوم و تبعیض گذاری بین آنها و از انسان از ثمره‌ی کار خود بی‌گانه شده در جوامع طبقاتی و

اینکه چه کسی و یا گروهی نظرو عمل کرد درست منطبق با آموزشهای کمونیستی دارد و چه کسی یا گروهی نظر و عمل کرد نادرست، برای بسیاری از انسانهایی که خواستار تغییر نظام بردگی مزدوری حاکم بر ایران هستند، بصورت معما می‌درآمده که نتیجه‌اش پاسیوماندن بسیاری در مبارزه شده است؟ راه حل خروج از این بحران را چگونه می‌بینید؟

رفیق گرامی، سلام گرم ما را بپذیرید. جواب دقیق و تاحدممکن همه‌جانبه به سؤال شما در محدوده‌ی جائی که برای جواب به نامه‌ها در «رنجبر ماهانه» اختصاص داده شده، ممکن نیست. لذا ماسعی می‌کنیم به

با سلام خدمت شما رفقا  
سؤالی داشتیم که اگر سلاح دانستید به آن جواب بدهید. سؤال من این است که چرا کمونیستها با داشتن دیدگاه واحد مبنی بر از بین بردن نظامهای طبقاتی متکی بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید، اعتقاد به پیش بردن آگاهانه مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و ضرورت پیاده کردن تئوری انقلابی و علمی پرولتاریا در عمل و اینکه تحقق چنین وظیفه سنگینی بدون نیروی مادی در کلیه سطوح نظری و عملی ممکن نیست، فعالیت خود را نه بصورت متحد و متشکل و در سازمانی واحد، بلکه بصورت فردی و با گروهی پیش می‌برند؟ هم اکنون چنان بلبشوو تشنت نظری و سازمانی بوجود آمده که تشخیص

## با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar  
P.O.Box 5910  
Washington DC  
20016  
U.S.A

Postbox 227  
Vällingby 13 162  
Sweden

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس عرّفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org